

## کفش دوزان سیاسی<sup>۱</sup>

ای.جی. هابسبام - جان والچ اسکات

ترجمه‌ی شقایق بهرامی

او از تمام دوروبری‌هایش در نهضت آرمینیوسی و سیاست عمیق‌تر شده بود. مجله‌ی متدیست و ویکی‌دیسیچ مرتب از طریق برادرش به دستش می‌رسید. او همیشه حجم زیادی کار کفش‌دوزی داشت و به مراتب مستقل‌تر از کشاورزان و دیگر کارگران بود. او عادت داشت افاضاتی غیرمتمدنانه درباره‌ی موجران و مجلس اعیان، مجلس عوام، قانون جدید فقرا، اسقف‌ها، کشیش‌ها، قانون منع واردات غله، کلیسا، و قوانین طبقاتی کند.<sup>۱</sup>

جالب این است که هر حرفه‌ای در پیشه‌ورانش، یک شخصیت به خصوص و یک خلق و خوی مشخص را شکل می‌دهد. قصاب معمولاً جدی است و خود را مهم می‌پندارد، نقاش ساختمان لاقید است، خیاط احساسی است، بقال احمق است، باربر کنجکاو و پرحرف است، و سرانجام کفش‌دوز و کفاش<sup>۲</sup> شاد و حتی سرزنده اند، با آوازی بر لب‌هایشان... سازندگان کفش‌های جدید و قدیمی، با وجود سادگی در سلیقه، همیشه با روحی خستگی‌ناپذیر و حتی تهاجمی و تمایلی شدید به پرگویی شناخته شده‌اند. آیا شورشی در کار است؟ آیا سخنگویی از جمعیت برمی‌خیزد؟ بدون شک کفاشی است که آمده برای مردم سخنرانی کند.<sup>۲</sup>

### (۱)

رادیکالیسم سیاسی کفش‌دوزان قرن نوزدهم مثال‌زدنی است. اقسام متنوعی از مورخان اجتماعی این پدیده را توصیف، و فرض کرده‌اند که توضیحی احتیاج ندارد. مثلاً یکی از مورخان انقلاب ۱۸۴۸ آلمان نتیجه گرفته «تصادفی نبوده است» که کفش‌دوزان «نقش مهمی در فعالیت‌های مردمی بازی کرده‌اند». مورخان شورش‌های سوینگ<sup>۳</sup> انگلستان، «رادیکالیسم بدنام» را به کفش‌دوزان نسبت داده‌اند و ژاک روژری از اهمیت کفش‌دوزان در کمون پاریس با ارجاع به «مبارزه‌جویی سنتی» شان سخن گفته است. حتی نویسنده‌ی متفاوتی مثل تئودور زلدین هم باور عمومی را درباره‌ی این موضوع می‌پذیرد.<sup>۳</sup> متن پیش‌رو می‌کوشد شهرت قابل توجه کفش‌دوزان به عنوان رادیکال‌های سیاسی را بررسی کند.

I Eric Hobsbawm (۱۹۸۰). "Political Shoemakers," in Past and Present, ۸۹ (۱): ۸۶-۱۱۴.

We would like to thank William Sewell Jr., E. P. Thompson and Alfred Young for their helpful comments.

II در سراسر این متن، کفش‌دوز به جای shoemaker و کفاش به جای cobbler آمده است. به طور کلی اولی کفش می‌سازد و دومی تعمیر می‌کند، هر چند همپوشانی هم دارند.

III Swing Riots

این که کفش‌دوزان یا پیشه‌وران دیگری به رادیکالیسم شهره باشند، احتمالاً نشان‌دهنده‌ی یک یا چند مورد از این موارد است: شهرتی به کنش‌های مبارزه‌جویانه در جنبش‌های اعتراض اجتماعی که ممکن است به پیشه‌ی آنها محدود باشد یا نباشد؛ شهرتی برای همدلی یا همکاری با جنبش‌های چپ سیاسی و یا فعالیت در آنها؛ و شهرتی در آنچه می‌تواند/ایدئولوژیست مردم عادی بودن خوانده شود. اگرچه بسیار محتمل است که این موارد به هم مربوط باشند، دقیقاً یکی نیستند. کارآموزان و کارگران ماهر مجرد شرکت‌های سنتی صنایع، به سادگی به جنبش درمی‌آمدند ولی ارتباطی به آنچه در آن زمان رادیکالیسم سیاسی خوانده می‌شد نداشتند. دانشگاه‌های فرانسوی حداقل از زمان دریفوس به ایستادگی برای حقوق چپ‌گرایانه‌ی دانشجویانشان شهرت داشتند؛ این نه لزوماً نشان از عمل مبارزه‌جویانه‌ی جمعی دارد و نه آن را نفی می‌کند. پشم‌گوسفندزن‌های استرالیایی نیز اگرچه هم ستیزه‌جو هستند و هم مرتبط با چپ، معمولاً چندان علاقمند به ایدئولوژی محسوب نمی‌شوند<sup>۴</sup>، در حالی که معلمان مدارس روستایی معمولاً این طور هستند.

کفش‌دوزان به عنوان یک گروه صنفی در قرن نوزدهم، در هر سه وجه به رادیکالیسم شهرت داشتند. آنها هم برای موضوعات صنفی مبارزه می‌کردند و هم برای جنبش‌های اعتراض اجتماعی وسیع‌تر. اگرچه اتحادیه‌های کفش‌دوزان محدود به بخش‌ها یا محدوده‌های مشخصی از یک صنف خیلی بزرگ بودند و تنها هرازچندی موثر واقع می‌شدند، خیلی زود در فرانسه و سوئیس در مقایسه‌ی سازمان یافتند؛ البته گذشته از انگلیس که گفته می‌شود در آن اتحادیه‌ی لندن، که سال ۱۹۷۲ تاسیس شده بود، در سال ۱۸۰۴ در سطح ملی توسعه پیدا کرد. کفش‌دوزان و نجاران اولین اعضای فدراسیون کارگران منطقه‌ی آرژانتین (۱۸۹۰) بودند که از نخستین کوشش‌ها برای ایجاد بدنه‌ی اتحادیه‌ای ملی در کشور بود. آنها گهگاه در مقیاس بزرگ اعتصاب می‌کردند و بیش از دیگر اصناف فرانسه در طول سلطنت ژوئیه<sup>۵</sup> مستعد اعتصاب بودند. به علاوه، آنها در جمع‌های انقلابی نیز برجسته بودند. نقش آنها به عنوان کنش‌گران سیاسی به کرات به ثبت رسیده است. از کسانی که در جنبش مشهورگرایی بریتانیا<sup>۶</sup> فعال بودند و شغل آنها مشخص است، کفش‌دوزان پس از بافندگان و «کارگران» دسته‌بندی‌نشده بزرگ‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند: بیش از دو برابر کارگران ساخت و ساز و بیش از ده درصد کل افرادی که شغلشان مشخص بوده است. در اشغال باستیل، یا حداقل در میان کسانی که طی این اقدام بازداشت شدند، بیست و هشت کفش‌دوز بودند که تنها کابینت‌سازان، نجاران ساختمانی، و کلیدسازان از آنها بیشترند. و در شورش‌های شان دو مارس<sup>۷</sup> در اوت ۱۷۹۲ کفش‌دوزان از همه بیشتر بودند.<sup>۵</sup> در میان کسانی که در پاریس برای مخالفت با کودتا در سال ۱۸۵۱ دستگیر شدند کفش‌دوزان بیشترین تعداد را داشتند.<sup>۶</sup> کارگرانی که در کمون پاریس ۱۸۷۱ شرکت کردند و بعد از شکست بیشترین تبعیدی را داشتند، به نقل از ژاک روزری، «البته که مثل همیشه کفش‌دوزان بودند.»<sup>۷</sup> در سمت دیگر جهان اولین آنارشستی که در

---

I The July Monarchy

II The British Chartist Movement

III Champ de Mars

شهری در ریو گراند دو سول برزیل در سال ۱۸۹۷ به ثبت رسیده، یک کفش‌ساز ایتالیایی است و اولین اتحادیه‌ی صنعتی (ملهم از آنارشیست‌ها) که گفته می‌شود در اولین کنگره‌ی کارگری کوریتیا (برزیل) شرکت داشته هم اعضای اتحادیه‌ی کفش‌دوزان بودند.<sup>۸</sup>

البته مبارزه‌جویی و کنش‌گری دست‌چپی به تنهایی کفش‌دوزان را گروهی متمایز از دیگر پیشه‌وران نمی‌سازد، چرا که آنها نیز در آن زمان در این وجوه برجسته بودند. نجاران و خیاطان در طول سلطنت ژوئیه به اندازه‌ی کفش‌دوزان «مستعد اعتصاب» بودند. جمعیت‌های انقلابی فرانسه نسبت به جمعیت پاریس، شامل تعداد بیشتری چاپچی، نجار ساختمانی، کلیدساز و کارگر ساختمانی می‌شد. اگر یازده کفش‌دوز بزرگ‌ترین گروه شغلی در چهل و سه آنارشیست‌بازداشتی را در لیون ۱۸۹۲ تشکیل می‌داد، کارگران ساختمانی هم چندان عقب نبودند.<sup>۹</sup> خیاط‌ها همراه با کفش‌دوزان در انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان به عنوان کنش‌گران معمول شناخته شده‌اند و اگر هر دو گروه در بین کارگران ماهر کوچ‌روی آلمانی که بدنه‌ی لیگ کمونیست‌ها را می‌ساختند برجسته بودند (ویدمیر به مارکس در سال ۱۸۵۰ می‌نویسد: کلوب کارگرها کوچک و تنها متشکل از کفش‌دوزها و خیاط‌هاست.<sup>۱۰</sup>)، به شکل واضحی خیاطان پررنگ‌تر می‌نمایند. در واقع تعداد به ظاهر زیاد کنش‌گران کفش‌دوز گاهی ممکن است تنها بازتابی از ابعاد این صنف باشد که در آلمان و بریتانیا تقریباً بزرگ‌ترین گروه مشاغل صنعتی را تشکیل می‌داد.<sup>۱۱</sup> در نتیجه اعمال جمعی گروه جزو شهرت رادیکال کفش‌دوزان به حساب نمی‌آید.

با این حال تردیدی در این نیست که کفش‌دوزان به عنوان کارگران روشنفکر و ایدئولوژیست منحصرنبرد بودند. البته همان‌طور که می‌بینیم آنها در مناطق روستایی و بازارهای شهرهای کوچک نسبت به دیگر صنعتگران رقابت کمتری داشتند. بدون شک نقش آنها به عنوان سخنگو و سازمان‌دهنده‌ی مردم نواحی حاشیه‌ای در قرن نوزدهم انگلیس در تمام مطالعات مرتبط با شورش سوینگ ۱۸۳۰ و یا رادیکالیسم سیاسی روستایی مشخص است. هابسام و روده گزارش می‌دهند که در سال ۱۸۳۰ به طور میانگین بخش‌های شورشی دو تا چهار برابر جاهایی که آرام بودند، کفش‌دوز داشتند.<sup>۱۲</sup> کفش‌دوز محلی که از کوبت نقل قول می‌آورد، جان آدامز کنت و ویلیام وینکورت، در همپشایر چهره‌های شناخته‌شده‌ای هستند.<sup>۱۳</sup> چهره‌ی این پیشه به عنوان «سیاستمدارانی دوآتشه» مثال‌زدنی است. در مرکز کفش‌دوزی نورتمپتون، روزهای انتخابات مانند مسابقات اسب‌سواری بهار و تابستان جزو «مناسبت‌های تعطیل سنتی» محسوب می‌شود.<sup>۱۴</sup> با این حال واقعیت جالب توجه ارتباط بین سیاست و سواد فصاحت کلام است. وقتی می‌گوییم کفاش، به شکل شگفت‌آوری معمولاً داریم از یک روزنامه‌نگار، شاعر، واعظ و سخنران، نویسنده، و ویراستار صحبت می‌کنیم. این حس به سادگی کمی نمی‌شود ولی کفش‌دوزان بزرگ‌ترین گروه منفرد (سه نفر) از نوزده کارگرشاعر با دیدگاه‌های رادیکال در سال‌های پیش از ۱۸۵۰ را تشکیل می‌دهند.<sup>۱۵</sup> سیلویین لپوینت از یون که در ۱۸۴۸ کاندید شد؛ هیولیت تمپوچی، ویراستار لو گریپور؛ و گونزاله از رایمز، ویراستار لو ریپوبلیکن.<sup>۱۶</sup> این لیست می‌تواند به سادگی طولانی‌تر شود. می‌شود از

فاستین بونفوا ویراستار فوریرست، روزنامه‌ی لویی فیلیپ ماری هم نام برد<sup>۱۷</sup>؛ یا به افراهم خودآموخته، که جزوه‌ای با مطالبه‌ی «یک اتحادیه‌ی کارگری برای تمام اصناف» نوشت، اشاره کرد<sup>۱۸</sup>؛ و یا از ویلی نوشت، چکمه‌دوزی که در اولین ضیافت کمونیستی ۱۸۴۰ سخنرانی کرد و جزوه‌ای درباره‌ی از بین بردن فقر به انتشار درآورد.<sup>۱۹</sup>

البته هیچ کس ادعا نمی‌کند که همه یا حتی اکثر کفش‌دوزان کنش‌گر، روشنفکران صنعتگر بودند. قطعا مثال‌هایی از کفش‌دوزان مبارزه‌جو که حداقل در دوران کنش‌گری‌شان مشخصا کتاب‌خوان‌های خوبی نبودند نیز داریم؛ مثلا جورج هوز، آخرین بازمانده‌ی جنبش چای بوستون<sup>۲۰</sup>. اگرچه به عنوان یک صنف کفش‌دوزان به نظر باسوادتر از متوسط مردم می‌آیند، درصدی قابل توجه از کسانی که اهل مطالعه نیستند هم در چنین حرفه‌ی بزرگی شامل تعداد زیادی افراد فقیر، دور از انتظار نیست.<sup>۲۱</sup> کفش‌دوزان کم‌سوادتر ممکن است با گسترش صنف معمول‌تر شده و در طول قرن نوزده در جمعیت حل شده باشند. با این حال وجود تعداد کفش‌دوزان روشن‌فکر که به شکل عجیب و منحصربفردی زیاد است قابل انکار نیست، حتی اگر تصور شود چنین افرادی در جامعه‌ای عموما بی‌سواد توجه زیادی را به خود جلب می‌کنند. وقتی ایدئولوژی شکلی عمدتا مذهبی به خود گرفت، آنها در متون مقدس تعمق کردند و بعضا به نتیجه‌گیری‌هایی غیرمعمول رسیدند: آنها بودند که کالوینیسیم را به منطقه‌ی کونز آوردند<sup>۲۲</sup>، که درباره‌ی موعودگرایی، عرفان و هرطقه پیش‌بینی و موعظه کردند و از این‌ها نوشتند<sup>۲۳</sup>. در عصر سکولار هم بیشتر دست‌اندرکاران توطئه‌ی خیابان کاتو<sup>۲۴</sup> کفش‌دوزان بودند و تمایل آنها به آنارشیسم برای همگان مشخص بود. جلد پدر پینارد اثر امیل پوگه به شکلی نمادین تصویری از یک کفاش را در کارگاهش نشان می‌دهد.<sup>۲۴</sup> علاوه بر اینها، حداقل به انگلیسی متون زیادی از زندگی‌نامه‌های کفش‌دوزان قرن نوزدهم وجود دارد و تا جایی که می‌دانم برای پیشه‌های دیگر چنین چیزی به چشم نمی‌خورد.<sup>۲۵</sup> موضوع بیشتر این زندگی‌نامه‌ها ارج نهادن به دستاوردهای فکری آنهاست. موفقیت آنها در این حوزه ممکن است ظهور چنان هم‌افزایی‌ای را در عصر تمرکز بر رشد شخصی توضیح دهد.

همچنین می‌توان گفت ضرب‌المثل‌هایی مثل «کفش‌دوز، بچسب به کار آخرت» که در خیلی کشورها تا انقلاب صنعتی شنیده می‌شود، دقیقا اشاره به این دارد که کفش‌دوزان مایل بودند درباره‌ی چیزهایی اظهار نظر کنند که باید به افراد رسماً آموزش دیده واگذاشته می‌شد. «بگذارید کفاش‌ها بچسبند به کار آخرشان و آموزش‌دیده‌ها کتاب‌ها را بنویسند»؛ «کفاشان خطیب کفش‌های بدی می‌سازند»؛ و غیره. قطعا ضرب‌المثل‌های مشابه با ارجاع به حرفه‌های دیگر به شکل قابل توجهی کمتر هستند.<sup>۲۶</sup>

حتی اگر شواهد غیرمستقیمی از این دست را هم کنار بگذاریم، تعداد کفش دوزان روشنفکر هم چنان تکان دهنده است. آنها لزوماً رادیکال نیستند، هر چند مدیحه‌سرایان قرن هجده و نوزدهمی‌شان ترجیح می‌دادند بر دستاوردهای آنها در حوزه‌های ادبیات و دین که خوانندگان سطح بالاتر را تحت تاثیر قرار می‌داد تاکید کنند، و البته شهرت آنها به عنوان سیاستمداران عامی را هم از نظر پنهان ندارند. با این حال مورخان توجه دارند دینی که کفش دوزان اگر ضدروحانی‌گرایی یا آتئیست نبودند<sup>۲۷</sup>، خود را با آن معرفی می‌کردند معمولاً با استانداردهای آن زمان متفاوت بود و رادیکال محسوب می‌شد. اینجا می‌توان از جیکوب بوهم عارف که مورد تعقیب و آزار کلیسای لوتران شهرش بود یاد کرد، و از جورج فاکس. همچنین باید به ترکیب رادیکالیسم و فعالیت‌های ادبی در مثلاً فردریک سندر موسس اتحادیه‌ی کارگران وین در سال ۱۸۴۸ که شعر نیز می‌نوشت،<sup>۲۸</sup> توجه داشت. یا ژان گرو آنارشویست، کفش‌دوزی که ابتدا چاپچی و بعد ویراستار نشریاتی با گرایش‌های ادبی/هنری متمایز شد.<sup>۲۹</sup>

البته نمی‌توانیم انحصار فعالیت‌های روشنفکرانه‌ی عامی را به کفش‌دوزان بدهیم. سمونل اسمایلز در مقاله‌ای به نام «اخترشناسان و دانش‌آموزان در زندگی‌ای محقرانه: فصلی جدید در دست‌یابی به دانش در سختی‌ها» مثال‌هایی را از دیگر صنف‌ها لیست می‌کند.<sup>۳۰</sup> با این حال این واقعیت که «در مناطق روستایی دیدن کفش‌دوزی که نقش منشی بخش را بازی می‌کند، بسیار محتمل است.» سطح غیرمعمولی از سواد را نشان می‌دهد.<sup>۳۱</sup> در هر حال روشنفکری کفش‌دوزان به عنوان یک صنف بیش از یک مشاهده‌گر را تحت تاثیر قرار داده است و به راحتی قابل توضیح نیست. وینکز و کریسپین اعتراف کرده‌اند که این موضوع گیجشان کرده ولی در عین حال موافقت می‌کنند که «افراد متفکر بیشتری در بین کفش‌دوزان پیدا می‌شود، همان‌طور که برادری بیشتری هم در بین آنها هست.»<sup>۳۲</sup> کفش‌دوز رادیکال، جان براون، در خودزندگی‌نامه‌اش می‌نویسد: «افرادی که از موهبت آموزشی با غنای بیشتر برخوردارند به سختی می‌توانند حدس بزنند چه مقدار دانش و کتاب‌خوانی بین اعضای صنف تاریخی من وجود دارد.»<sup>۳۳</sup> در فرانسه کفش‌دوزان «اندیشمندانی که درباره‌ی چیزهایی که شنیده یا دیده‌اند فکر می‌کنند» پنداشته می‌شوند و گفته می‌شود «آنها به دغدغه‌های کارگران بیش از دیگران می‌اندیشند.»<sup>۳۴</sup> در انگلیس شعری از قرن نوزده به جا مانده که می‌گوید:

در روزگار قدیم کفاشی بود

متفکر می‌نشست دم در خانه‌اش

دوست داشت کتاب‌های قدیمی بخواند

و بعد درباره‌ی آنچه خوانده به فکر رود<sup>۳۵</sup>

در روسیه در یکی از آثار ماکسیم گورکی آمده است: «مثل بیشتر کفش‌دوزان، به سادگی جذب یک کتاب می‌شد.»<sup>۳۶</sup>

شهرت کفش دوزان به عنوان فیلسوفان و سیاستمداران مردمی به عصر سرمایه‌داری صنعتی برمی‌گردد و به خوبی در سطح کشورهای تحت اقتصاد سرمایه‌دارانه گسترده است. در واقع به نظر می‌رسد کفش‌دوزان رادیکال قرن نوزدهمی داشتند نقشی را که برای مدت طولانی به پیشه‌وران حرفه‌شان نسبت داده می‌شد، ایفا می‌کردند. قدیسین حامی این صنف، کریسپین و کریسپینانوس، کشته شدند چون وعظ‌هایی متفاوت با جریان اصلی برای مشتریان کفش‌دوزان در کارگاه‌های سواسون می‌کردند. (در این مثال، در عصر امپراتور مشرک، دیوکتیانوس، درباره‌ی مسیحیت وعظ می‌کردند).<sup>۳۷</sup> در پرده‌ی یک ژولیوس سزار از شکسپیر، کفافی گروهی از معترضان را در خیابان رهبری می‌کند. در تعطیلات کفش‌دوز از دکر، نمایشی الیزابتی درباره‌ی روابط عمومی از طرف «صنایع نرم» لندن، کارگران ماهر شخصیتی مبارز دارند: آنها تهدید می‌کنند که اگر کارفرمایشان به کارگر تازه از راه رسیده کار ندهد، شغلشان را رها می‌کنند. تقریباً هم‌عصر با این اشارات تناثری، ارجاع زیر را درباره‌ی دو کفش‌دوز (رابرت هاید و لاج) پیدا می‌کنیم:

سپس او می‌گوید که کمی پیش از کریسمس رابرت هاید از شربورن شاهده‌ی را که از در خانه‌اش می‌گذشت دید، او را فراخواند و خواست که با او مکالمه‌ای داشته باشد. بعد از چندی، چنین سخن آغاز کرد که آقای اسکارلت شما ما را وعظ کرده‌اید که خدایی وجود دارد و بهشت و جهنمی، و رستاخیزی پس از این زندگی، که ما باید حساب کارهایمان را پس دهیم و این که روح فناپذیر است. اما بعد او می‌گوید که فردی در این شهر هست که معتقد است جهنم چیزی جز فقر و تنگدستی در این دنیا نیست، و بهشت چیزی جز ثروت و لذت بردن از خوشی‌ها نیست. و ما مانند حیوانات وحشی می‌میریم و وقتی درمی‌گذریم هیچ از ما و دیگران به یاد نمی‌ماند. او می‌پرسد که این فرد که بوده است و او پاسخ می‌دهد که تقریباً همه در شربورن این طور می‌پندارند و برای مثال آلن و مردی که پیش‌تر ذکرش

رفت آنتیست هستند و همچنین لاج، کفش‌دوزی از شربورن، اذعان کرده که آنتیست است.<sup>۳۸</sup>

این کفش‌دوز که شاعر او را «همپدن روستایی» می‌نامد در حکاکای ای از تیموتی بنت (مرگ: ۱۷۵۶) نیز با نام همپتن ویک ارج نهاده شده است. او شاه را به خاطر بستن راهی از میان پارک انبوه، با تهدید به پیگرد قانونی به چالش کشید و برنده نیز شد. حکاکای او را «در حالتی محکم و آرام نشسته و در حال صحبت با [لرد هلیفکس (نگهبان پارک سلطنتی)]...» نشان می‌دهد، که نمادی از یک مواجهه‌ی دموکراتیک و پیروزی بر امتیازات است.<sup>۳۹</sup> منبع دیگری کفش‌دوزی را توصیف می‌کند که «در حالی که ابزارهایش را در سیدی بر دوش دارد از روستایی به روستای دیگر می‌رود. وقتی کاری می‌گیرد پای دری بساط پهن می‌کند و همان طور که کار می‌کند با مشتری‌اش آواز می‌خواند یا بحث سیاسی می‌کند.<sup>۴۰</sup> شهرت کفش‌دوزان در رهبری باعث شد سر رابرت پیل از کفش‌دوزانی که آمده بودند مطالبات صنفی‌شان را پیگیری کنند بپرسد: «چطور است که شما تقریباً در هر جنبشی هستید؟... در هر توطئه یا هر جنبش سیاسی، همیشه یکی از شما را پیدا می‌کنم.»<sup>۴۱</sup> ای. پی. تامپسون هم

از پرتره‌ی «سیاستمداری روستایی» از هجونویسی یورکشایری در ۱۸۴۹ نقل می‌کند:

«او معمولاً یک کفاش است، مردی پیر، عاقل مرد روستای صنعتی‌اش. او کتابخانه‌ای دارد که می‌شود گفت به آن افتخار می‌کند. مجموعه‌ی غربی است... «مروریدی با قیمت گزاف» و «آشغال دو پنی‌ای کوبت»، «اشتباهات کارگر» و «حقوق انسان»، «تاریخ انقلاب فرانسه» و «جنگ مقدس یونانیان»، همه را دارد. شنیدن از یک انقلاب موفق قلب پیرش را همچون جامی آبجوی معطر گرم می‌کند؛ تاجی فروریخته، پادشاهانی که فرار می‌کنند و شاهزاده‌هایی که خارج از کشور پراکنده می‌شوند نیز همین کار را برایش می‌کنند...»<sup>۴۲</sup>

انگلیسی‌ها کم و بیش باور داشتند که کفش دوزان فرانسوی در چنین ویژگی‌هایی مشترک اند. بیش از یک منبع از انقلاب فرانسه کفاشان را «در حال سخنرانی زیر گنبد‌های باشکوه خاندان‌های والوا و کاپه» توصیف می‌کند و بعد جمعیت را برای شکنجه و قتل پادشاه رهبری می‌کند.<sup>۴۳</sup> در فرانسه هم مثل انگلستان کفش دوزان به عشقشان به آزادی و نقششان به عنوان سیاستمداران روستایی شهره بودند. کفش دوزان به «استقلال نظر» شهرت داشتند. نویسنده‌ای می‌گوید «آزادی این مردمان در رفتارشان ابراز می‌شد». <sup>۴۴</sup> گفته می‌شود جرعه‌ی قیام میوتا در ۱۳۸۰ توسط یک کفش دوز زده شد که نطق پرشورش جمعیتی را به آتش کشید.<sup>۴۵</sup> و روایت است که سقوط کونچینی، دولتمرد ایتالیایی، در ۱۶۱۷ نیز توسط یک کفش دوز و خطیب محبوب پیکاردی تضمین شد که وقتی فرمانده زنده بود به او توهین کرد و وقتی مرد با پختن و خوردن قلبش او را هتک حرمت کرد.<sup>۴۶</sup> آدم‌خواری خصوصیتی نیست که معمولاً نسبتی با کفش دوزان داشته باشد، ولی میل به مشروبات قوی چنین است و البته شهرت کفش دوزان به رادیکالیسم واقعا شایسته‌ی آنهاست و محدود به فرانسه نیز نیست.

## (۲)

تا چه حد کفش دوز به عنوان یک فیلسوف یا سیاستمدار، محصول کارش است؟ به نظر می‌رسد این سوال از دو جنبه قابل بررسی است، یکی به سواد و دیگری به استقلال برمی‌گردد.

پرسش مربوط به سواد و انس مثال‌زدنی کفش دوزان با کتاب و مطالعه به سختی قابل توضیح است؛ چون چیزی در ذات حرفه‌ی آنها ارتباطی با حروف چاپی را، مثلاً آن طور که برای چاپچی‌ها هست، نشان نمی‌دهد. برای گمانه‌زنه‌هایی از روی استیصال نیز که می‌گویند مهارت آنها در کار با چرم، آنها را به صحافی یا تعمیر کتاب می‌کشاند و شاید غرفه‌ها یا بساطشان مجاور کتاب‌فروش‌ها قرار می‌گرفت، هیچ شواهدی وجود ندارد.<sup>۴۷</sup> علاوه بر این، تا جایی که می‌توانیم بگوییم در رسوم و سنت‌های این حرفه نیز چیزی پیدا نمی‌شود که تاکید بر علاقه‌ای ویژه به خواندن داشته باشد. و اگرچه هنس سش از نورمبرگ برای عاشقان اپرا ترانه‌سرای مشهوری است، شواهدی وجود ندارد که نشان دهد کفش‌دوزان به طرز قابل توجهی در گروه صنعتگران شاعر قرار می‌گیرند. ارتباط بین کفاشان و کتاب‌ها نمی‌تواند پیش از اختراع و عمومی شدن چاپ شکل

گرفته باشد چون قبل از آن نوشته‌ها به سختی در دسترس افراد فقیر قرار می‌گرفت. خصوصیات عمومی رسوم کارگران کفش دوز نشان می‌دهد که بیشترشان در این زمان شکل گرفته‌اند.<sup>۴۸</sup> البته می‌توان گفت وقتی کتاب‌ها در دسترس قرار گرفتند، به طور طبیعی مستعد جذب حرفه‌ای که تفکر و بحث را دوست داشتند، بودند. با این حال سوال سر جای خود باقی است.

ممکن است موضوع این باشد که تقسیم کار نسبی اولیه در کفش دوزی زمینه‌ای فراهم می‌کرد که عده‌ی زیادی از کفش دوزان کاملاً به تنهایی کار کنند. می‌هاو گمان برد که این «انزوای شغلشان بود که منابع درونی‌شان را توسعه داد»، که باعث شد «گونه‌ای سخت، سازش‌ناپذیر و بازاندیش» شوند.<sup>۴۹</sup> کفشان دوره گرد کارگرانی منزوی بودند، و البته کفش دوز تنها در کارگاه هم بسیار عادی بود. در آلماندر سال ۱۸۸۲ دو سوم آنها هیچ دستیاری استخدام نکرده بودند.

با این حال کفشان تنها به لحاظ فرهنگی منزوی نبود. او ممکن بود در یک بنگاه کوچک آموزش ببیند. استاد، چند کارگر ماهر، و یک یا دو کارآموز، و همچنین همسر استاد، ترکیب معمول بنگاه صنعتی را تشکیل می‌دادند. در بیشتر مناطق سنتی قرن نوزدهم آلمان، به طور متوسط ۴.۲ تا ۶.۲ کارگر ماهر به ازای هر کارآموز وجود داشت.<sup>۵۰</sup> البته تغییر سریع محل کار در کارگران ماهر افق دید استاد و کارآموز، هر دو، را گسترش می‌داد و کارگران ماهر به سفر و جابجایی شهره بودند. یک کفش دوز روستایی اهل سواب تاثیر آنها را بر خودش وقتی که کارآموز بود این طور توصیف می‌کند: «در میان کارگران ماهر افراد باهوش و سفرکرده‌ای بود، بنابراین بسیار چیزها شنیدم و یاد گرفتم». و در عوض او خودش از وقتی که کارآموزی می‌کرد تا هنگامی که استادکار و البته فعال اجتماعی-دموکرات شد، در هفده بنگاه کاری در پانزده جای مختلف کار کرد.<sup>۵۱</sup> اگر یک کارگر حرفه‌ای به طور میانگین شش ماه در هر مغازه بماند، یک کارآموز در طول سه سال در ارتباط نزدیک با شاید پانزده شخص سفرکرده قرار بگیرد، و خود کارگر حرفه‌ای هم در طول این مدت با افرادی بسیار بیشتر در ارتباط خواهد بود.

کارگران ماهر نه فقط در کارگاه‌ها، بلکه در جاده و میخانه‌ها که در واقع مراکز کارمایی با تشریفات کامل بودند،<sup>۵۲</sup> ملاقات می‌کردند. موقعیت‌های زیادی برای بحث درباره‌ی مشکلات صنفی، اخبار روز، و به طور کلی پخش کردن اطلاعات وجود داشت. در شهرهای بزرگ‌تر، کفش دوزان مثل بیشتر صنعتگران دیگر، ممکن بود در در راسته‌های مخصوص کفش دوزان زندگی و کار کنند. با این حال از لحاظ حضور صنف‌های دیگر هم کمبودی نداشتند. از آنجا که کارکفش دوزی فضای کمی احتیاج داشت، چند دور کار شبه‌پرولتاریا یا قفل‌ساز ممکن بود کارگاهی را با آنها شریک شوند. حتی تنهاترین کفشان هم احتمالاً زمانی تحت فرهنگ «صنعت نرم» اجتماعی شده است.

«فرهنگ کفش دوزی» که اخیراً پیتر بروک آن را گذشته از فرهنگ بافندگان، قوی‌ترین فرهنگ شغلی توصیف کرده است،<sup>۵۳</sup> به طرز غیرمعمول علامت‌گذاری و پایدار شده بود. برای مثال در اسکاتلند، قدیس کاتولیک حامی کفش دوزان با نام «شاه کریسپین» در انقلاب



کالونیستی دوام آورد و در انگلستان تا قرن نوزده روز سنت کریسپین به عنوان یکی از مناسبت‌های تعطیل کفش‌دوزها اغلب با راهپیمایی پیشه‌وران گرامی داشته می‌شد، یا در بعضی مناطق به دلایل سیاسی توسط کارگران ماهر احیا شد (مثلا در سال ۱۸۱۳ در نورویچ). در اواخر این قرن نیز هنوز در بعضی مناطق مطلقاً روستایی زنده بود یا به خاطر آورده می‌شد. سقوط زودهنگام مالیات‌های سازمان یافته و کسب و کارها در انگلستان چنین بقایی را بسیار قابل توجه می‌کند.<sup>۵۴</sup>

با این حال به نظر می‌رسد هیچ چیز در سنت‌های رسمی و غیررسمی این حرفه نیست که کفش‌دوزان را مستقیم به روشنفکری یا حتی رادیکالیسم وصل کند. آنها بر غرور و افتخار به این پیشه فارغ از بالا و پایین، و پیر و جوان، تاکید داشتند. این معمول‌ترین مضمون در ترانه‌های کارگران ماهر کفش‌دوز است.<sup>۵۵</sup> آنها بر استقلال، به خصوص استقلال کارگران ماهر تاکید بسیار می‌کردند؛ نمونه‌اش را در کنترلی که کفش‌دوزان بر زمان کار و فراغتشان داشتند می‌توان دید، آنجا که می‌توانند دوشنبه‌ی مقدس را گرامی بدارند.<sup>۵۶</sup> و تعطیلات دیگری مطابق تصمیم خودشان داشته باشند. از آنجا که فراغت اجتماعی و نوشیدن جدایی‌ناپذیر هستند، آنها تاکید می‌کنند بر نوشیدن داشتند؛ فعالیتی که کفش‌دوزان به آن شهره بودند و همچنین دیگر محصول جانبی فرهنگ میخانه‌ای: حل کردن اختلاف نظرها با زد و خورد. یک ضرب‌المثل لهستانی می‌گوید «بهترین آبجوها را جایی پیدا کن که گاری‌چی‌ها و کفش‌دوزها می‌نوشند». جوآن نستروی در کمیک فارس خود (۱۸۳۶) که سرنوشت سه کارگر ماهر معمول را دنبال می‌کند، کفش‌دوز را هم یک اخترشناس آماتور معرفی می‌کند (که علاقه‌اش به اجرام دنباله‌دار می‌تواند ناشی از خواندن سالنامه‌های نجومی باشد) و هم یک می‌گسار تماشایی و دعوایی. اما اینها لزوماً پیوستگی روشنفکرانه‌ای ندارند.

احتمالاً قابل‌قبول‌ترین توضیح درباره‌ی روشنفکری این صنف از اینجا می‌آید که کار کفش‌دوز نشستی و در عین حال به لحاظ فیزیکی غیرطاعت‌فرسا محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد این کار از تمام کارهای روستایی دیگر کمتر جان‌فرسا بود. در نتیجه پسران کوچک، ضعیف یا از لحاظ فیزیکی ناتوان بر حسب عادت در این کار قرار می‌گرفتند. این اتفاق برای افراد بسیاری روی داد، از جمله یاکوب بوهم<sup>۵۷</sup> عارف، رابرت بلومفیلد نویسنده‌ی پسر کشاورز،<sup>۵۸</sup> ویلیام گیفورد ویراستار (که «گذشتندش سر شخم زدن» ولی «خیلی زود فهمیدند که برای چنان کار سنگینی خیلی ضعیف است»)، جان پاوندرز پیشتاز «مدارس ژنده‌پوشان»<sup>۵۹</sup> که وقتی در اثر یک سانحه دچار نقص عضو شد حرفه‌ی کشتی‌سازی را رها کرد و به کفش‌دوزی روی آورد،<sup>۵۹</sup> جان لوب بنیان‌گذار یک شرکت معروف در سنت جیمز که هنوز هم وجود دارد<sup>۶۰</sup>، و قطعاً بسیاری دیگر. در پامرانیا لویتر «تقریباً تمام کسانی که در این حرفه هستند، یا مشکل حرکتی دارند یا به هر دلیل برای کشاورزی و دیگر کارهای صنعتی نامناسب اند.» بسیاری کفش‌دوزان که دخل و خرجشان از حرفه‌ی اصلی‌شان در نمی‌آید (مثلا در شهر هاید، شلسویگ)، متمایل به

پذیرش شغل‌های دومی مثل نگهبانی شب، سرایداری مدرسه، پیام‌رسانی، مستخدمی، جارچی‌گری، دستیاری کشیش، دستیاری پستی، یا رفتگری می‌شدند.<sup>۶۱</sup>

تعداد کفش‌دوزان و خیاطان «خمیده، قوزدار، یا لنگ» در راهپیمایی این صنف‌ها در ایتالیا توجه رامازینی را جلب کرد.<sup>۶۲</sup> اگرچه برخلاف خیاطان، کفش‌دوزها بنا بر مشاهداتی متکی بر آمارهای مرگ و میر شغلی بریتانیا، با ضعف جسمی شناخته‌شده نبودند.<sup>۶۳</sup> از سوی دیگر کفاش لنگ هم در متونی به قدمت پلوتوس نمایشنامه‌نویس لاتین به ثبت رسیده است. احتمالاً در اینجا دانستن فراوانی کفش‌دوزان روستایی که که کارشان را با فعالیت‌های کشاورزی ترکیب کرده‌اند مفید باشد. با این اوصاف این حرفه حداقل تا حدی مورد انتخاب پسرانی قرار می‌گرفت که توانایی رقابت با دیگر مردان هم‌سن‌وسالشان را در فعالیت‌های فیزیکی ارزشمند معمول آن زمان نداشتند. این می‌توانست انگیزه‌ای فراهم کند که آن‌ها نوع دیگری از پرستیژ را به دست آورند. و اینجا ماهیت آرام و تقریباً روتین بخش اعظم کارشان که می‌تواند به سادگی با فکر کردن، تماشا، و گفتگو همراه شود، ممکن است جایگزین‌هایی فکری فراهم کرده باشد. کفش‌دوزانی که در کارگاه‌های بزرگ با هم کار می‌کردند در میان آن دسته اصنافی بودند که نهادهای «خواندن» خودشان را راه انداختند (خیاطان و سیگارسازان گروه‌های دیگر بودند). به این ترتیب که افراد به نوبت روزنامه یا کتابی را بلند می‌خواندند، یا سرباز پیری را استخدام می‌کردند تا برایشان روخوانی کند، یا اینکه جوان‌ترین فرد مسئول بود که اخبار را پیدا کند و آنها را بخواند. (جورج بلومفیلد، یک کفش‌دوز-شاعر کم‌اهمیت، می‌گوید کسانی که معتقدند «کفش‌دوزان سیاستمدارند» باید اینجا دنبال جواب سوالشان بگردند.<sup>۶۴</sup>) مشاغل ساکت، غیرطاعت‌فرسا و زیر سقفی این‌چنینی دیگری را می‌توان در شهرها پیدا کرد، ولی در روستاها به سختی می‌شود به شغل‌های دیگری از این دست فکر کرد؛ قطعاً آهنگران و چرخ‌سازها در آن دسته نیستند.<sup>۶۵</sup>

بنابراین کار کفش‌دوز امکان فکر کردن و بحث کردن حین کار را فراهم می‌کرد؛ انزوای معمول کفش‌دوز در طول ساعات کاری هم او را به منابع فکری خودش متصل می‌کرد؛ کفش‌دوز، منتخب پسرانی بود که انگیزه‌ای برای جبران ناتوانی فیزیکی‌شان را داشتند؛ آموزش کارآموزان و آوارگی کارگران ماهر هم او را در معرض فرهنگ صنف، و فرهنگ و سیاست جهانی وسیع‌تر قرار می‌داد. می‌توانیم این را هم اضافه کنیم که سبکی ابزارهایش حمل کتاب همراه را آسان‌تر از بقیه حرفه‌ها می‌کرد؛ واقعیتی که برای آن شواهدی هم وجود دارد. نمی‌توانیم مطمئن باشیم که تمام اینها توضیحات کافی و البته آزمودنی برای کتاب‌خوان بودن کفش‌دوز فراهم می‌کند. با این حال، سه چیز روشن است.

اول این که صنعتگران کفش‌دوز باسوادتر همان طور که به زودی می‌بینیم، به طرز عجیبی در مناطق روستایی و شهرهای کوچک و عموماً بی‌سواد پراکنده بودند، جایی که می‌توانستند منشی غیررسمی و یا روشنفکر کارگران شوند. رقیبی برای آنها وجود نداشت. دوم این که وقتی تصویر معروف کفش‌دوز به عنوان روشنفکر و رادیکال ایجاد شد (و این قطعاً اتفاق افتاد)، حتماً واقعیت را هم به شکل‌های گوناگون تحت تاثیر

قرار داد. هر کفش دوز که در چنین نقشی قرار می‌گرفت، به برآورده کردن انتظارات عمومی برمی‌آمد. در نتیجه رفتار کفش‌دوزان در این نقش احتمالا بیشتر مود توجه قرار گرفته، ثبت شده، و درباره‌اش نظر داده شده است. این تصویر ممکن است مردان جوانی را که ذائقه‌ای فلسفی یا ادبی و علاقه‌های سیاسی دارند به سمت خود جذب کند؛ یا برعکس، پسرانی که با کفاشان فلسفه‌ورز و رادیکال در ارتباط قرار داده می‌شوند احتمال دارد به این موضوعات علاقه پیدا کنند. سرانجام این که فرهنگ این صنف ممکن است بعضی از این ویژگی‌ها را در اعضایش شکل داده باشد، نه فقط برای این که شرایط مادی این امر را تسهیل می‌کرد، بلکه چون آداب کار سر راه آنها قرار نمی‌گرفت. در خیلی از شغل‌ها «مردی که می‌خواند» به خاطر این ذائقه مورد تمسخر قرار می‌گیرد. در میان کفش‌دوزان ولی به خاطر همگونی با هنجارهای گروهی این کار به سادگی پذیرفته می‌شود.

استقلال کفش‌دوز به روشنی با شرایط مادی حرفه‌اش گره خورده و توانایی‌اش برای این که سیاستمداری روستایی باشد از آنجا نشئت می‌گیرد. علاوه بر این، موقعیت فروتنانه‌ی این حرفه و فقر نسبی پیشه‌وران آن، حداقل در قرن نوزدهم، به توضیح رادیکالیسم آن کمک می‌کند.

این دو ویژگی به هم مربوط هستند. این حرفه به طور معمول وابسته به چرم بود که تهیه کردنش (پوست کندن، تمیز کردن، خشک کردن و غیره) بدبو و کثیف است، بنابراین معمولا به کسانی از طبقات پایین‌تر اجتماع یا مطرودان محدود می‌شود (مثل هند یا ژاپن). در اصل کفش‌دوزان و پوست‌خشک‌کن‌ها ارتباط نزدیکی با هم داشته‌اند، چون کفش‌دوزان تا نیمه‌های قرن نوزدهم در جامعه‌ی کفش‌دوزان لویتر اغلب خودشان چرمشان را خشک می‌کردند.<sup>۶۶</sup> در لایپزیگ چرم‌خشک‌کن‌ها و کفش‌دوزها در اصل یک گروه را شکل می‌دادند.<sup>۶۷</sup> موقعیت پایین کفش‌دوزان و نگاه تحقیرآمیز قدمت‌داری که به آنها وجود داشت (تا هر حد توسط نویسندگان<sup>۶۸</sup>) ممکن است تا حدی بر این اساس باشد که با این امر یا خاطره‌ی آن باشد که با «کثیفی» مرتبط دانسته می‌شوند. برعکس، غیرمنطقی نیست که فرض کنیم این حرفه (که ضروری و آرام بودنش مورد تاکید همه است) از رنجیده‌خاطری به سمت رادیکالیسم متمایل شد. قطعا شهرت کفش‌دوزان به غفلت از وضعیت فیزیکی‌شان، پایین دستی بودن آنها را تداوم بخشید یا بر آن اثر گذاشت. حتی در اواخر قرن نوزدهم نویسنده‌ای می‌توانست درباره‌ی این پیشه قبل از کارخانه‌ای شدن این طور بنویسد: «به عنوان یک طبقه... کفش‌دوزان به طور عمومی در عادت‌های فردی‌شان نه تمیز بودند و نه مرتب، و یکی از طبقات پایین اجتماعی به شمار می‌آمدند؛ کاری که اشتغال به آن، پسر کارآموز را به بند کارگاه می‌کشد.»<sup>۶۹</sup>

علاوه بر این، چون هزینه‌ی کارآموزی حداقلی بود، خانواده‌هایی که نمی‌توانستند دست پسرانشان را به حرفه‌های موفق‌تر، انحصاری‌تر (و پرهزینه‌تر) بند کنند، می‌توانستند هزینه‌های لازم برای یاد گرفتن کفش‌دوزی را فراهم کنند. بدون شک وابسته دانستن این حرفه با فقر هم

مشهور بود. یک قول معروف ییدی می‌گوید «کفش‌دوزان همه پابره‌نه اند». «کفش‌دوز همیشه کفش پاره می‌پوشد». ترکیبی از خرده‌های باقیمانده غذا هم در اطراف هامبورگ با نام «پای کفش‌دوز» شناخته شده است.<sup>۷۰</sup>

هم‌زیستی استقلال و فقر در این حرفه تا حدی وابسته به خاصیت غریب فراگیری‌اش است. هم‌زمان در شهر و روستا پا گرفت و حداقل در نواحی معتدل همیشه گفته می‌شد برای پاپوش کار سخت بیرون از خانه «هیچ چیز بهتر از چرم نیست». کفش‌دوزان که خودشان زندگی محقری را می‌گذراندند، مشتریانی داشتند که آنها هم گروهی وسیع از افرادی با زندگی محقر بودند. ساختن و تعمیر پاپوش‌های چرمی بر خلاف بسیاری دیگر از انواع ساختن و تعمیرات نیاز به نوعی از تخصص دارد. در پایان قرن نوزدهم همچنان کفش‌دوزانی بودند که تخصصشان رفتن به مزارع آلپ بود تا از پوست و چرمی که کشاورزان فراهم کرده بودند برای یک سالشان کفش بدوزند و تعمیر کنند.<sup>۷۱</sup> بنابراین کفش‌دوزان و کفشان نه تنها پیشه‌ای بودند که در چنان زمانه‌ی دوری به این شکل ساماندهی شدند (آنها جزو قدیمی‌ترین حرفه‌ها در انگلستان و آلمان ثبت شده‌اند)<sup>۷۲</sup>، بلکه یکی از پر تعداد و پراکنده‌ترین حرفه‌ها در شهر و روستا هستند. در سویل قرن هجدهم یا والپاریزوی قرن نوزدهم، تعدادشان از هر حرفه‌ی دیگری بیشتر بود، همان طور که در ۱۸۰۰ در پروسیا از همه بیشتر بودند (و بعد از آنها خیاطان و قفل‌سازان قرار می‌گرفتند)<sup>۷۳</sup>. در باواریای ۱۷۷۱ تنها بافندگان از آنها بیشتر بودند، اما در بازارهای روستایی آنها اول بودند و آبجوسازان و بافندگان بعد از آنها قرار در مناطق روستایی فریزلند در سال ۱۷۴۹ در هر هزار ساکن، ۷۹.۵ از آنها وجود داشت در حالی که این رقم برای بافندگان ۵۳.۴، برای نجاران ۴۸.۴، برای نانواها ۷۰.۳، برای قفل‌ساز ۰۸.۲، کشیشان ۷۶.۱، میخانه‌چی‌ها ۵۱.۱ و خیاطان ۴۵.۱ بود. کفش‌دوزان در ۵۴ درصد سکونتگاه‌ها، نجاران در ۵۲ درصد، قفل‌سازها در ۴۰ درصد و میخانه‌چی‌ها در ۳۲ درصد آنها پیدا می‌شدند<sup>۷۵</sup>. به نظر می‌رسد برای مردم سخت‌تر بود که بدون کفش‌دوز و کفاش متخصص و در دسترس سر کنند تا بدون بقیه‌ی صنعتگران و ارائه‌دهندگان خدمات.

حرفه‌ی کفش‌دوزی با اینکه گستره‌ی وسیعی از مهارت و تخصص را در برمی‌گرفت، در فناوری و تقسیم کار نسبتاً ابتدایی باقی ماند. و با محصولی نسبتاً همگن، به عنوان یک پیشه‌ی منفرد به کار ادامه داد. از این لحاظ به هیچ عنوان مشابه تقسیم شدن فلزکاری به صنعت‌های تخصصی جدا جدا نیست که به وفور در اقتصاد قرون وسطی دیده می‌شود. به طور کلی وقتی که این حرفه از پوست خشک کن‌ها، چرم‌فروشان، و بقیه‌ی تولید و توزیع کنندگان مواد خامش جدا شد، بیشتر تقسیمات ایجاد شده از جنبه‌ای تجاری بودند؛ مثلاً بین کفش‌دوزان و کفش‌فروشان (فارغ از این که کفش هم می‌ساختند یا نه). تقسیمی هم بین آنها که می‌ساختند و آنها که تعمیر می‌کردن وجود داشت که به شکل‌های مختلفی تعریف شده بود؛ کفش‌دوز و کفاش، که البته باید در نظر داشت که فروشندگان از بین کفش‌دوزان پا گرفتند. جدایی بین تولیدکنندگان و

تعمیرکنندگان گاهی در گروه‌های جداگانه‌ای نهادینه می‌شد، اگرچه گروه‌های کفاشان در این که به تمامی از قید و بند کنترل کفش‌دوزان رها شوند و بقایشان را هم حفظ کند به مشکل برمی‌خوردند.

کفاشی به وضوح شاخه‌ی زیردست بود و واژه‌ی مورد استفاده برای آن (در انگلیسی) برای هر کار کم‌کیفیتی استفاده می‌شود. با این حال خط بین این دو به خصوص در زمانه و مکان‌هایی (مثلاً قرن هجده آلمان) که تقاضای زیاد با عرضه‌ی بیشتر مواجه می‌شد، غیرشفاف بوده و است<sup>۷۶</sup>. زندگی کردن فقط با تولید کفش برای بیشتر افراد به سختی ممکن بود. در واقع پیش‌فرض این بود که تولیدکنندگان، تعمیر هم می‌کنند. بنابراین گفته شده که رسیدن به درآمدی «معقول» (۹۱ سکه طلا در سال) یک استادکار «باید روزی یک جفت کفش جدید بسازد یا سه جفت کف و دوخت انجام دهد و همچنان هم وابسته به پرداختی مشتری بماند.» بنابراین تعجبی ندارد که در قرن هجده و نوزده این کلمه می‌توانست به دو شکل در انگلیسی به کار گرفته شود.<sup>۷۷</sup> در فرانسه کلمه‌ی cordonnier هم معنای تولیدکننده و هم تعمیرکننده‌ی کفش می‌دهد؛ همان طور که schuster در آلمانی روزمره کاربرد دارد، هرچند برای این که قیمت و کلاس بالاتر کار را نشان دهند از کلمه‌ی schuhmacher استفاده می‌کنند.<sup>۷۸</sup> و البته بیرون از شهرها که شدیداً تحت کنترل مالیات بودند و به تدریج ضعیف‌تر می‌شدند، چطور ممکن بود ساختن و تعمیر کفش‌ها را کاملاً جدا از هم نگه داشت؟

تقاضای گسترده برای کفش‌دوزان و تعمیرکنندگان متخصص، انحصاری کردن حرفه را برای شهرها بسیار سخت کرد. به سختی ممکن بود تعمیرکفش روستایی ممنوع شود و با وجود این که این نوع کفاشی فارغ از مالیات بود و صلاحیتی هم نمی‌خواست، تقریباً همیشه به شکلی آن را از کفش‌دوزان یاد می‌گرفتند. هیچ راهی برای جلوگیری از این که کفاش یک محل تامین‌کننده‌ی نیاز محلی برای تولید کفش هم باشد، نبود؛ به خصوص برای آن نوع کفش ساده‌ی مخصوص کار و تا پیش از ظهور تولید و توزیع بزرگ‌مقیاس. بنابراین کارگران ماهری که شانس کمی برای استادکار شدن در صنف کنترل‌شده‌ی شهری داشتند، ممکن بود تمایل داشته باشند کسب و کارشان را در روستا یا نواحی حاشیه‌ای به پا کنند. تمایلی روزافزون به این کار در آلمان اواخر قرن نوزدهم به چشم می‌خورد. در ۱۸۴۰ وقتی قانون منع کفش‌دوزان در نواحی روستایی (به عنوان گروهی مجزا از کفاشان) در نواحی ساکسونی لغو شد، و در هر روستا یک استادکار تنها (بدون کارآموز) اجازه‌ی کار پیدا کرد، تعداد قابل توجهی از کفش‌دوزان روستایی سربرآوردند.<sup>۷۹</sup> حدس معقولی است که بسیاری از آنها تنها عنوان رسمی‌شان را تغییر دادند.

از سوی دیگر هیچ خط مشخصی بین بهترین و متخصص‌ترین کفش‌دوز و یک کفاش متوسط وجود ندارد. جمعیت زیاد این صنف می‌گوید که باید بخش زیادی از آنها افراد حاشیه‌ای باشند که فقط بایسته‌شان (به خصوص تعمیرکاران کفش) نمی‌توانند زندگی را بگذرانند؛ کفاشان روستایی آلمانی از این راه تنها نیمی از درآمدشان را به دست می‌آورند. داده‌های مربوط به عصر پیشاصنعتی به راحتی پیدا نمی‌شوند اما یک

حساب و کتاب ساده برای یک روستای سوایی در قرن ۱۹ نشان می‌دهد که به خاطر ناکافی بودن تقاضاها در آنجا، یک کفش دوز نمی‌توانست به طور میانگین بیش از هفت جفت کفش در سال بدوزد.<sup>۸۰</sup> پس برای بیشتر آنها این حرفه نمی‌توانست بیش از یک منبع درآمد کمکی باشد و احتمالاً جز این هم نبود. بنابراین شهرت این صنف به فقر مبنایی داشت، با این حال دلیل این همه پرجمعیت بودن آن مشخص نیست. شاید بخشی از آن به خاطر ارزان بودن ابزارها و امکان انجام آن در خانه باشد؛ همچنین این واقعیت را هم که کفش‌دوزان از بیرون حلقه‌ی خانوادگی وارد حرفه می‌شدند باید در نظر داشت. چاپچی‌ها و شیشه‌کارها ادامه‌ی کار را به پسران خود، خویشانشان و بعضی بیرونی‌های دارای امتیازات خاص می‌سپردند؛ کفش‌دوزها به ندرت چنین می‌کردند.<sup>۸۱</sup> در نتیجه کفش‌دوزها نه ورود به حرفه را کنترل می‌کردند و نه جمعیت صنفشان را، بنابراین جمعیتشان زیاد شد.

به این ترتیب این صنف به هیچ عنوان یک‌دست نیست. در حالی که سال‌های سال یک صنعت دستی باقی ماند و حتی تا حدود ۱۸۵۰ حتی چرخ دوخت خانگی هم وارد آن نشده بود، تقسیمات داخلی‌اش مبهم و مدام در حال تغییر بود. بنابراین با وجود این که در بین کفش‌دوزان هم همانند خیاط‌ها آریستوکرات‌هایی بودند (برای مثال، در سفارشی‌دوزی‌های کلاس بالای شهر) کل صنف هرگز در سلسله‌مراتب صنایع مقام بالایی نداشت، همان طور که پیشه‌ور کمونیست ویلهلم ویتلینگ مشاهده کرده بود.<sup>۸۲</sup> هر دو گروه و به خصوص کفش‌دوزها، مشتریان بسیار زیادی داشتند و بنابراین بخش قابل توجهی از آنها از حاشیه‌ها و افراد نابرخوردار بودند. در بین صدها کارگر ماهر که در سال ۱۸۴۰ به شهر در حال صنعتی شدن وینرنوستات هجوم آوردند و برای مجوز ماندن در آنجا اقدام کردند، حداقل ۷.۱۴ درصدشان (که ۱۷ درصد هم از بوهم می‌آمدند) کفش‌دوز بودند، که بعد از آنها ۱۰ درصد خیاط و ۳.۸ درصد نجاران ساختمانی قرار می‌گرفتند.<sup>۸۳</sup>

کفش‌دوز روستایی خودفرما بود. کسب و کارش سرمایه‌ی کمی احتیاج داشت. ابزارش ارزان، سبک و قابل حمل بود، و او تنها سقفی محقر بالای سرش می‌خواست تا کار و زندگی کند؛ در بدترین حالت یک اتاق برای هر دو کار. اینها به او قابلیت حرکت شگفت‌انگیزی می‌داد ولی، او را از بسیاری حرفه‌های دیگر متمایز نمی‌کرد. آنچه او را متمایز می‌کرد ارتباطش با گروه بزرگی از مردم عامی و استقلالش از ولی‌نعمتان، مشتریان ثروتمند و کارفرمایان بود. کشاورزان به زمین‌داران وابسته بودند؛ چرخ‌سازان و سازندگان متکی بر سفارش‌های کشاورزان و صاحبان مواد خام بودند؛ خیاطان به ثروتمندان خدمات می‌دادند چون فقرا خودشان لباس خودشان را می‌دوختند. کفش‌دوز هم به ثروتمندان خدمات می‌داد، چون آنها هم به او نیاز داشتند؛ اما مشتریان اصلی او در بیشتر موارد باید فقرا می‌بودند، چون آنها هم بدون او نمی‌توانستند کارشان را از پیش ببرند. حتی اگر کمتر از چیز که الان می‌دانیم درباره‌ی کاربرد واقعی پاپوش چرمی در میان فقرا می‌دانستیم، که قطعاً استفاده‌ی آنها در آن زمان از زمانه‌ی وفور نعمت ما محدودتر است، این واقعیتی غیر قابل انکار است.<sup>۸۴</sup> نهایتاً شواهدی هست که از این که اواخر قرن نوزده

روستاییان ثروتمندتر شروع به خریدن کفش‌هایی کردند که جای دیگری تولید شده بود، و در مواردی غیر از سفارش‌های کلاس بالا، کفش دوز روستایی هرچه بیشتر وابسته به نیازهای کسانی شد که پوشی محکم برای کار بیرون از خانه احتیاج داشتند.

بنابراین کفش دوز اگر به اندازه‌ی کافی خوب بود، می‌توانست بدون ترس از دست دادن مشتریانش، حتی قابل احترام‌ترین آنها، نظراتش را بیان کند.<sup>۸۵</sup> علاوه بر این به واسطه‌ی اعتماد فی‌مابین، ارتباط نزدیکی با مشتریانش داشت. این نزدیکی تا حدی به این دلیل بود که بیشتر مشتریانش به او مقروض می‌شدند؛ چون کارگران مزرعه و دهقانان تنها در مقاطع زمانی خاصی، مثلاً بعد از برداشت محصول، می‌توانستند به او مزد بدهند (روز پرداخت در پامرانیا روز سنت کریسپین یعنی ۲۵ اکتبر بود)<sup>۸۶</sup> یا مثلاً بین عید پاک و عید گلریزان که قراردادهای سالانه تمدید می‌شدند. او مجبور بود به مشتریانش اعتماد کند ولی آنها هیچ دلیلی برای عدم اعتماد به او نداشتند. برخلاف بسیاری کسانی که فقرا با آنها قراردادی داشتند، آسیابان، نانوا، حتی صاحب میخانه، که می‌توانستند وزن کمتری به آنها بدهند، کفش دوز یا کفش جدیدی تولید می‌کرد یا کفشی را تعمیر می‌کرد که به سرعت می‌توانست مورد قضاوت قرار بگیرد و تفاوت کیفیت در بیشتر موارد مربوط به تفاوت مهارت بود و نه تقلب.<sup>۸۷</sup> بنابراین کفش دوز مجوز بیان نظرش را داشت، چون دلیلی برای عدم اعتماد به او وجود نداشت.

این که نظریات او متفاوت و دموکراتیک بودند نباید مایه‌ی تعجب شود. زندگی کفش دوز روستایی مشابه زندگی فقیران بود، نه صاحبان ثروت و قدرت. سلسله‌مراتب و نهادهای رسمی برای او کاربرد کمی داشت. در خود این حرفه هم پول کمی بود و در مواردی بسیار، خلاف قوانین کار و مالیات، کاری جز این پیشه هم پیدا می‌کرد. او ارزش استقلال را می‌دانست و موقعیت‌های فراوانی برای مقایسه‌ی آزادی عملی نسبی‌اش با مشتریان خود داشت. برای ما مشخص نیست که قابلیت صورت‌بندی نظرات مستقل، تا چه حد در مورد اقلیت موفق پیشه‌وران صحت داشت تا اکثریت کفاشان حاشیه‌ای و نیمه‌وقت؛ چون تشکیل نمونه‌ی تحقیقی که نماینده‌ی رادیکال‌های صنف باشد سخت یا غیرممکن است. این سوال باید باز و بی‌پاسخ باقی بماند. اگرچه، در بستر مشخص قرن هجدهم و اوایل نوزده، خیلی طبیعی است که کفش‌دوزان رادیکالی را پیدا کنیم که کوبت می‌خوانند و برای نابودی کسب و کارهای کوچک زاری می‌کنند و نظامی را محکوم می‌کنند که «ارباب و انسان‌های دیگر... هر کدام در جای خودشان و همه آزاد» را با «اربابان و بردگان»<sup>۸۸</sup> جایگزین کرده است. شگفت‌آور نیست که آنها را در زمره‌ی انقلابیون افراطی و بعدها آنارشویست‌ها بیابید. در تمام موارد، تاکید بر ابزارهای دم‌دستی، سختکوشی و استقلال راه‌حل مسائل مربوط به بی‌عدالتی و فقر در تجربه‌ی کفش‌دوزان بود.

بیشتر این گزاره درباره‌ی صنعتگران روستایی دیگر هم صادق است. اما مثلاً در حالی که مغازه‌ی کلیدساز پر سر و صدا است و گفتگو حین کار را مشکل می‌کند، کفش دوز جاگیری استراتژیک خوبی برای پخش کردن ایده‌های مردم شهر و به تحریک کنش‌ها دارد. مغازه‌ی روستایی او

برای این هدف مکانی ایده آل فراهم می‌آورد و مرد سخن‌ور که بیشتر وقت‌ها تنهاست، وقتی هم نشینی می‌یابد می‌تواند حین کار کردن پراگویی کند. کفش‌دوز روستایی همیشه حاضر است، چشمی بر خیابان دارد و می‌داند که در اجتماعشان چه می‌گذرد، حتی وقتی نقش دومی به عنوان منشی بخش در شهرداری یا جایی دیگر ندارد. به علاوه، کارگاه‌های ساکت آنها در روستاها و شهرهای کوچک، به عنوان دومین مراکز اجتماعی بعد از میخانه‌ها، تمام روز باز و آماده‌ی برپایی گفتگو هستند. عجیب نیست که در ده‌های فرانسه سال‌های ۴-۱۷۹۳ کفش‌دوزان و می‌خانه‌داران هر دو «به نظر می‌رسد به جد مشغله‌ی انقلاب را داشتند». ریچارد کوب می‌گوید:

نقش کفش‌دوزان، آن انقلابیون روستایی، که به عنوان شهردار در اوج انقلاب در تابستان ۱۷۹۳ منصوب می‌شدند یا رئیس کمیته‌های نظارتی می‌شدند که اقلیت‌های افراتی انقلابی را هدایت می‌کردند... در لیست تروریست‌هایی که باید خلع سلاح شوند (که در سال سوم در روستاها آماده شد)، اکثریت را داشتند. اینجا با یک پدیده‌ی غیرقابل انکار اجتماعی مواجه هستیم.<sup>۸۹</sup>

البته مغازه‌های کفاشی و میخانه‌ها به عنوان مکان گردهمایی از یک جهت مهم تفاوت داشتند. مردها برای نوشیدن به شکل گروهی دور هم جمع می‌شدند، اما یک نفری یا دو نفری به کفاشی‌ها می‌آمدند. میخانه‌ها تنها برای مردان بزرگسال بودند، اما زنان و بیشتر از آنها کودکان از طریق کفاشی‌ها به روشنفکر روستایی دسترسی داشتند. در چه زندگی‌های روستایی‌ای که کفش‌دوز نقش آموزش‌گر را بازی نکرد! بنابراین «کتاب روزمره»ی هون، «مرد پیر صادقی» را به یاد می‌آورد که «وقتی پسر بچه‌ای بودم، کفش‌هایم را ترمیم می‌کرد، و همچنین ذهنم را. دوست کفاش من که با فاصله از متافیزیک در علیت مذاقه می‌کرد.» او به پسرک کتاب‌هایی قرض می‌داد «که در کشوی صندلی‌اش، کنار ابزار صنعت نرمش نگاه می‌داشت.»<sup>۹۰</sup> و سرانجام در دهه‌ی ۱۹۴۰ مورخ کارگر مارکسیست شاخص آینده در گفتگوهای بچگانه در یک کارگاه کفاشی در شهری کوچک در رومانی، به عالم سیاست معرفی شد.<sup>۹۱</sup>

بنابراین کفش‌دوز شخصیتی کلیدی در زندگی فکری و سیاسی روستایی بود: باسواد، سخن‌ور نسبتاً مطلع، مستقل به لحاظ فکری و بعضاً اقتصادی، حداقل در جامعه‌ی روستایی خودش. او به طور مداوم در مکان‌هایی که ممکن بود حرکت‌های مردمی شکل بگیرند حاضر بود: خیابان‌های روستایی، بازارها، نمایشگاه‌ها و ضیافت‌ها. این که آیا این توضیح کافی برای نقش محرزش به عنوان رهبر توده‌ها است یا نه، مشخص نیست. هر چند در این شرایط برای ما تعجب‌برانگیز نیست که او را هر از چندی در این نقش ببینیم.

### (۳)

شهرت کفش‌دوزان به رادیکال بودن در میان مورخان اجتماعی بیشتر به اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم برمی‌گردد، که عصر گذار به صنعتی شدن است. این را که آتعداد کفش‌دوزان مبارز افزایش پیدا کرد یا نه، نمی‌توانیم اندازه بگیریم اما به نظر می‌رسد دو تغییر باعث شدت



گرفتن رادیکالیسم شدند. اولی از کاهش تدریجی کفش دوزی به عنوان یک حرفه‌ی صنعتی و در نتیجه یک دوره تنش شدید درون‌صنعتی نشأت گرفت. مشکلات خاص از مکانی به مکان دیگر متفاوت بود (روابط بین استادکاران و کارگران ماهر در نورتمپتون و لندن متفاوت بود) اما این که صنف در کل سیاسی شده بود غیر قابل انکار است. بنابراین یک کارگر ماهر باتجربه اعتصاب می‌کند و ضمن کسب مهارت در حرفه‌اش، در بحث‌های راجع به نظام‌های اقتصادی و سیاسی جایگزین شرکت می‌جوید. آنهایی که سر از مغازه‌های کوچک روستایی درمی‌آورند درباره‌ی ژاکوینیسیم می‌دانند و ایده‌های رادیکال را با خود از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچک می‌برند. تغییر دوم در ارتباط با نارضایتی روزافزون جمعیت روستایی است که داشتند با نتایج سرمایه‌داری کشاورزی روبرو می‌شدند. روستاییان به طور فزاینده‌ای مشتاق صورت‌بندی ایدئولوژیک نارضایتی‌هایشان بودند که کفش‌دوزان در مقام فراهم‌کننده‌ی ترکیب این پیشه و شرایط روستایی به راحتی می‌توانست فیلسوف روستایی را به سیاستمدار روستایی تبدیل کند، همان طور که در شورش سوینگ این کار را کرد.

چه تغییراتی پیشه‌ی کفش‌دوزی را در طول دوره‌ی تقریبی ۱۷۷۰ تا ۱۸۸۰ تحت تاثیر قرار داد؟

اولین نکته اندازه‌ی عددی محض این صنف است که تا وقتی که مکانیزاسیون و تولید کارخانه‌ای آن را تغییر دهد، با شهری شدن و جمعیت رشد کرد. تعداد کارگران کفش‌دوز در وین (جایی که کارخانه‌ها ناچیز بودند) بین ۱۸۵۵ تا ۱۸۹۰ بیش از سه برابر شد و بیشتر این رشد هم قبل از اوایل دهه‌ی ۱۸۷۰ اتفاق افتاد.<sup>۹۲</sup> در بریتانیا تعداد مردان بزرگسال این حرفه در طول سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۵۱ از ۱۳۳۰۰۰ به ۲۴۳۰۰۰ افزایش یافت و تعداد کفش‌دوزان کشور از معدنچی‌ها بیشتر بود.<sup>۹۳</sup> بین سال‌های ۱۸۳۵ و ۱۸۵۰ سالانه به طور میانگین بین ۲۵۰ تا ۴۰۰ کفش‌دوز به لایپزیگ وارد می‌شدند و از آنجا که شهر در حال رشد بود، تعداد کمتری هم شهر را ترک می‌کردند؛ به طوری که در طول این دوره‌ی پانزده ساله حداقل ۳۷۵۰ ورودی و ۳۰۰۰ خروجی وجود داشت.<sup>۹۴</sup>

نکته‌ی قابل توجه دوم گسترش تولید برای بازار به عنوان چیزی مجزا از تولید برای مشتری‌های منفرد، و فراگیری کار تعمیر بود. «کفش‌دوز بازاری» که کالاهایی را برای فروش در بازارهای محلی و منطقه‌ای آماده می‌کرد، ممکن است در خیلی جاها هنوز رابطه‌ای به نزدیکی کفش‌دوز سفارشی با مشتریانش داشته باشد، چون به طور مداوم در غرفه‌اش در بازار در دسترس مردان و زنانی بود که او را خوب می‌شناختند و او هم خوب آنها را می‌شناخت. ارتباط او احتمالاً به نسبت رقیبش، کفش‌دوز دوره‌گرد که خانه به خانه می‌رفت، ارتباطی عمیق‌تر بود.<sup>۹۵</sup> البته هر دو نوع کار به نوعی قراردادی محسوب می‌شدند. بنابراین رشد گروه‌های کفش‌دوز شهری و روستایی، از تجمع کارگاه‌های کوچک با تقسیم کار حداقلی گرفته تا مراکز بزرگ‌تر که درواقع کارخانه‌های مکانیزه‌نشده در بند فرآیندهای مشخص بودند، با کارگران شهری و روستایی با تقسیم کار مخصوص خودشان تضمین می‌شد.<sup>۹۶</sup> در چنین جاهایی تولید بزرگ‌مقیاس برای صادرات یا قراردادهای ارتش یا نیروی دریایی

ممکن می‌شد. خیلی از کارورزان شبهه‌ماهر آموزش ندیده که بین اعضای صنف هم اجتماعی نشده‌اند، به احتمال زیاد از حوزه‌ی کشاورزی وارد این حرفه می‌شدند.<sup>۹۷</sup> ممکن است کارآموزان در این دوره به طور عمده از فقرای روستایی جذب شده باشند. اگرچه در اروپا هسته‌هایی متشکل از کفش‌دوزان کارآموخته که این کارگران شبهه‌ماهر دور و بر آنها رشد کردند، قابل توجه بودند. این موضوع حتی در کتابچه‌ی کفش‌دوزی (رادیکال) ج.ب. لنو درباره‌ی کارکنان کارخانه هم ذکر شده است. و قطعاً در ارفورت که یکی از اصلی‌ترین مراکز تولید کارخانه‌ای مکانیزه در آلمان است، یک سوم نمونه‌ی ۱۹۳ نفری کارکنان این پیشه را آموزش دیدند و نیمی از آنها پسران کفش‌دوزان بودند.<sup>۹۸</sup> از این رو، این که بیرون از ایالات متحده و کمی بعد بریتانیا تا اواخر قرن ۱۹ هیچ فناوری‌ای به جز چرخ دوخت (که بین سال‌های میانی دهه‌ی ۱۸۵۰ و اوایل دهه‌ی ۱۸۷۰ گسترده شد) دارای اهمیت زیادی نبود، جای تعجب ندارد.<sup>۹۹</sup>

نکنته‌ی سوم این است که فشار اعداد و شیوع تولیدات قراردادی (که پیشه‌وران شرافتمند از آنها با عنوان کارهای پست یا آشغال یاد می‌کردند) استقلال این صنف را پایین آورد و دستمزدها را هم کاهش داد. تحقیقی درباره‌ی اشتغال در ماری در دهه‌ی ۱۸۴۰ نشان می‌دهد که کفش‌دوزان بزرگ‌ترین گروه شغلی معروف به دستمزد کم بوده‌اند. آنها به طور میانگین روزانه تنها ۳ فرانک درآمد داشتند و درآمد سالانه‌ی آنها حدود ۶۰۰ فرانک بود که آنها را به لحاظ درآمدی پایین‌تر از خیلی کارهای بدون نیاز به مهارت خاص قرار می‌دهد.<sup>۱۰۰</sup> کارگر شاعر، چارلز پونسی، در سال ۱۸۵۰ به سنت کریسپین این طور شکایت کرد:

گرسنگی ما را به واگن مشک‌پاش بسته است: دستمزدمان به شدت پایین آمده است. برای نان و کهنه‌پارچه‌ای، روغن چراغ‌های نیمه‌شب را می‌سوزانیم.

کودکان من در رختخواب‌هایی کهنه درهم افتاده‌اند و سینه‌ی لاغر مادرشان را از مکیدن خشک کرده‌اند. ما دانه‌های ذرت را که باید بکاریم تا بعداً غذا شوند می‌خوریم.<sup>۱۰۱</sup>

کفش‌دوز انگلیسی، جان برنت نقشش در توطئه‌ی خیابان کاتو را به دستمزد پایین و از دست دادن استقلال ضروری‌اش نسبت داد. بیانیه‌ی او نشان می‌دهد که او در طلب ضربه زدن به افراد در قدرت، با تصریح قابلیت خودش برای فکر و عمل مستقل بود:

او با صنعتش می‌توانست روزی ۳ تا ۴ فرانک به دست آورد، و با این که چنین چیزی موضوع مهمی بود هیچ وقت دخالت بیجا در سیاست نکرد تا وقتی که درآمدش به ۱۰ فرانک در هفته کاهش یافت، شروع کرد دنبال او گشتن... و چه چیز پیدا کرد؟ اه، مردانی در قدرت که دورهم جمع می‌شدند تا تصمیم بگیرند چطور کشور را به گرسنگی بکشانند و غارت کنند... او برای خیر عمومی به توطئه ملحق شد.<sup>۱۰۲</sup>

گسترش تولید برای بازاری دور به جای مشتریان آشنا، به شکل‌های مختلفی بر این صنف تاثیر گذاشت. در یک سر طیف حداقل به شکل موقت به تأکیدی دوباره بر ارزش‌های صنفی انجامید که بین استادکاران و کارگران ماهر مشترک بود؛ علیه کار پست محلی یا بزرگ‌مقیاس که در مراکزی مثل نورتمپتون تولید می‌شد. در سر دیگر طیف، کارگران ماهر و استادکاران کوچک‌تر پرولتاریایی شده که تصور می‌شد برای ابد مزدبگیر شده‌اند، راهشان را به اتحاد صنفی و مقابله با کارفرمایان پی گرفتند که باعث شد لبه‌های رادیکالیسم کفش‌دوزان تیزتر شود. بنابراین کفش‌دوز پاریسی، افرائم، از روزی سخن می‌گوید که «وقتی علامت داده شد، همه‌ی کارگران هم‌زمان کارگاه‌هایشان را ترک کردند و از کار خودداری کردند تا به افزایش پرداختی که از استادکاران طلب کرده بودند برسند.»<sup>۱۰۳</sup> همان طور که می‌بینید، کفش‌دوزان به سرعت اتحادیه‌هایی مبارز شکل دادند. حداقل در بریتانیا ریشه‌های این اتحادیه‌ها بسیار عمیق شد. جیمز هاوکر که یک شکارچی باهوش و به لحاظ سیاسی آگاه و یک رادیکال روستایی در لیسترشایر محسوب می‌شود، پسر خیاط فقیری بود که در پیشه‌ی کفش در نورتمپتون کارآموزی کرد. در فواصل بین ملحق شدن به ارتش و گریختن از آن، او به سوی هر کاری که در شرق سرزمین میانه می‌توانست انجام دهد کشیده شد. هر وقت هم اتحادیه‌ای بود، به آن ملحق شد: «من با بیشترین سرعتی که می‌توانستم به سمت خانه دویدم و کارت سفرم را برداشتم. چون در آن زمان عضو اتحادیه‌ی صنفی بودم، تقریباً حتی پیش از آن که بدانم این به چه معناست... اگر عضو اتحادیه نبودم، ممکن بود به سمت‌گذاری یا حتی دزدی کشیده شوم.»<sup>۱۰۴</sup>

خط بین پیشه‌وری و مزدبگیری، بین مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی، هنوز چنان محو بود که فرصت دسته‌بندی بیشتر نمی‌داد. در سال ۱۸۷۴ بود که کفش‌دوزان سنتی و کارکنان کارخانه‌ای به خاطر دومی، از هم فاصله گرفتند و از انجمن کفش‌دوزان متحد به سوی اتحادیه‌ی ملی چکمه و کفش پرچ کاران و تمام‌کنندگان، و بعداً اتحادیه‌ی ملی کارکنان چکمه و کفش حرکت کردند. اتحادیه‌ی ۱۸۲۰ به هدف مدافعان توطئه‌ی خیابان کاتو کمک کرد. و اتحادیه‌ها در مراکز قراردادی و تولیدی در اعتراضاتشان، بر سنت‌های قدیمی این پیشه تأکید کردند. برای مثال در نانتویچ در چشایر، یکی از این اتحادیه‌های قدرتمند روز سنت کریسپین سال ۱۸۳۳ را چنین گرامی داشت:

یک راهپیمایی بزرگ؛ شاه کریسپین نشسته بر پشت اسب با ردایی سلطنتی... با حضور دنباله‌کشانی در لباس مناسب. افسران لباس‌های رسمی مناسب مقامشان پوشیده‌اند، وقوانین، انجیل، یک جفت کراهی بزرگ و همچنین نمونه‌های زیبایی از کفش و چکمه‌های زنانه و مردانه را حمل می‌کنند. نزدیک به ۵۰۰ نفر در این راهپیمایی شرکت کردند، و هر کدام پیش‌بند سفیدی که به دقت تزئین شده بود پوشیده بودند. در پشت مغازه‌داری بود که ولگرد به نظر می‌رسید و ابزار کارش پشتش بسته‌بندی شده و عصایی برای راه رفتن در دست

گرفته بود.<sup>۱۰۵</sup>

بنر اتحادیه «نشان حرفه‌مان همراه با شعار: باشد که تمام جهان با تولیدات پسران کریسپین قدم بردارند.» بسیار مورد تحسین قرار گرفت.<sup>۱۰۶</sup> یک راهپیمایی مالیاتی چندان متفاوت با این راهپیمایی به نظر نمی‌رسید.

اگرچه خط‌هایی که به رادیکال‌های روستایی اواخر قرن هجده و اوایل نوزده می‌رسد بیشتر از بسترهایی مثل لندن سرچشمه می‌گیرد، جایی که استادکاران و کارگران ماهر نقش‌هایی ژاکوبینیستی داشتند مانند آنچه در جامعه‌ی مکاتبه‌ای لندن به نمایش گذاشته شده یا آنچه بین اعضای توطئه خیابان کاتو مشترک است، یا پاریس که در آن کفش‌دوزان از پر تعدادترین رهروان اتیان کابه هستند. کفش‌دوزان روستایی در اهداف این پیشه‌ی کوچک با کفش‌دوزان شرافتمند شهری اشتراک داشتند. برای دفاع از آن هدف، ا و پیشنهاد نقد اقتصاد و دولت را داد تا بتواند ناراضی‌تی کارگران را متمرکز کند و آنها را تحریک به عمل کند. فراخوان عمل بر این پیش‌فرض تکیه داشت که مردانی مانند خودش، قابلیت عمل را داشتند. در واقع فرض می‌کرد گروه‌های کوچکی از شهروندان باهوش می‌توانستند برای ترمیم بی‌عدالتی به طور مستقل وارد کنش شوند: بدون رهبری مردان آموخته و حمایت سازمان‌های رسمی مرکزی.

با این حال اگر تغییراتی در خود حرفه آگاهی اعضایش را نسبت به نابرابری‌های جامعه بالا برد، نمی‌توانیم به سادگی بگوییم که رادیکالیسم کفش‌دوزان اواخر قرن هجدهم به عنوان پاسخی بر سرمایه‌داری صنعتی ظهور کرد. همان طور که سعی کردیم نشان دهیم، کفاش به عنوان روشنفکر و فیلسوف متفاوت مردمان کارگر، به عنوان سخنگوی مردم عادی، به عنوان یک مبارز صنفی، بسیار پیش از انقلاب صنعتی آمده است... حداقل اگر ادعاهای این مقاله مورد قبول واقع شود. آنچه مراحل اولیه‌ی صنعتی شدن یا پیشاصنعتی انجام داد، وسیع کردن گستره‌ی رادیکالیسم کفاشان بود، که از طریق افزایش تعداد کفش‌دوزان و تعمیرکاران و با خلق بدنه‌ی بزرگی از کارگران شبه‌پرولتاریایی انجام گرفت که حداقل هرازچندی مستضعف بودند. بسیاری از کارگران این پیشه از چارچوب سنتی فعالیت‌های صنعتی و انتظارات آن خارج شده بودند و به سمت مبارزات اتحادیه‌ای صنفی کارگران ماهر کشیده شده بودند.

اما مهم‌تر از همه آنچه این دوره در سطح وسیع انجام داد، گسترش جعبه ابزار رادیکالیسم سیاسی و رپرتوار ایده‌ها، نیازها و برنامه‌های آن بود. ایدئولوژی‌های انتقادی سیاسی اجتماعی سکولار دموکرات، ژاکوبینیستی، جمهوری خواهانه، ضدروحانی‌گری، مشارکتی، سوسیالیست، کمونیست و آنارشیست، چند برابر شدند، و مذهب خارج از عرف را که پیش از آن واژگان اصلی را برای افکار عمومی فراهم آورده بود کامل کردند یا حتی جایگزین آن شدند. بعضی از بعضی دیگر جذابیت بیشتری داشتند، اما جنبه‌هایی از تمام آنها به تجارب کفش‌دوزان قدیمی و جدید می‌پرداخت. رسانه‌ها برای تحریک عمومی و مباحثه هم چند برابر شدند: روزنامه‌ها و جزوات افق وسیع‌تری برای نوشتن روشنفکران کارگر فراهم کردند و می‌توانستند در مغازه‌های کفش‌دوزی خوانده شوند و مورد بحث قرار گیرند. و همان طور که کفش‌دوز فیلسوف و

متفاوت تبدیل به کفش دوز رادیکال سیاسی شد، وقوع جنبش‌ها و اعتراضات آزادسازی اجتماعی و جهانی که با تلاش‌هایی بزرگ برای انقلاب‌ها و پیش‌بینی آنها و دست‌یابی به شان زیر و رو شده بود، جماعت بزرگی را در شهرهای کوچک و روستاها به او داد که آماده‌ی گوش دادن و حتی دنباله‌روی بودند. عجیب نیست که قرنی که با انقلاب آمریکا شروع شد، عصر طلایی رادیکالیسم کفش دوزان هم بود.

#### (۴)

آخرین سوال این است که سرانجام چه بر سر رادیکالیسم این «صنعت نرم» آمد؟ ما به طور کامل به پیش از آن که کفش دوزی، صنعتی کاملاً مکانیکی و کارخانه‌ای شود و پیش از ظهور جنبش‌های کارگری سوسیالیستی و کمونیستی مدرن پرداختیم. در این دوره‌ی طولانی کفش دوزان تقریباً با تمام جنبش‌های اعتراض اجتماعی در ارتباط بودند. در گروه‌های مذهبی و واعظان نقش مهمی داشتند و همچنین در جنبش‌های جمهوری خواه‌ها، رادیکال‌ها، ژاکوبینیست‌ها، و سنکولوت، در گروه‌های همکار سوسیالیست و کمونیست، در آنتیست‌های ضدروحانی‌گری و حتی در میان آنارشیست‌ها برجسته بودند. آیا در عصر جدید هم تا همین حد در جنبش‌های سوسیالیستی نقش داشتند؟

پاسخ منفی است. در انتخابات رایشتاگ آلمان قبل از ۱۹۱۴ قطعاً آنها بین شش گروه کارگر ماهر که حداقل دو سوم کاندیداهای کارگری سوسیال دموکرات را تشکیل می‌دادند، جا داشتند: همراه با چوب کاران، فلز کاران، چاپچی‌ها، سیگارسازان و در آخر کارگران ساختمانی. با این حال تا ۱۹۱۲ در اعضای انتخاب شده کاملاً از همه‌ی آنها (به جز کارگران ساختمانی) عقب بودند و کاندیداهایی که فراهم کرده بودند بسیار کمتر از فلز کاران، کارگران ساختمانی، و چوب کاران بود و تقریباً مساوی با چاپچی‌ها و بیشتر از سیگارسازان. (جدول را ببینید.) با این حال اتحادیه‌ی کفش دوزان به عنوان یک سازمان در سال ۱۸۹۲ به رتبه‌ی هشتم از لحاظ جمعیت سازمان سقوط کرد، در سال ۱۸۹۹ نهم شد و در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ نیز دوازدهم. در حزب کمونیست آلمان بعد از ۱۹۱۸ تعداد آنها آن قدر کم بود که قابل چشم‌پوشی می‌نمود؛ از ۵۰۴ عضو اصلی تنها ۷ نفر کفش دوز بودند. از بین ۱۰۷ صنف ماهر (با حذف صنایع فلزی بسیار پیشتاز)، آنها بسیار عقب‌تر از چاپچی‌ها (۱۷ نفر)، و چوب کاران (۲۷ نفر) ماندند، هر چند تقریباً با خیاطان (۷ نفر)، آجرچین‌ها (۷ نفر) و لوله‌کش‌ها (۸ نفر) برابر بودند. گذشته از کارگر غیرماهر و کارنیاموخته‌ی کارخانه‌ی کفش دوزی، ویلی مونزنبرگ، پروپاگانداپرداز بزرگ، حزب کمونیست آلمان هیچ کفش دوز برجسته‌ای نداشت. ۱۰۷.

جدول<sup>۱</sup>

انتخابات ۱۹۱۲ رایشتاگ:

درصد کاندیداها و نائبان گروه‌های شغلی

گروه شغلی	کاندیداها	نائبان
فلزکاران	۶.۱۵	۵.۱۵
چوبکاران	۸.۱۴	۹.۱۰
ساختمان‌سازان	۸.۱۲	۶.۳
چاپچی‌ها	۶.۶	۳.۷
کفش‌دوزان	۶.۶	۵.۴
کارگران تنباکو	۸.۳	۴.۶
خیاطان	۷.۲	۵.۴
کارگران پارچه‌بافی	۸.۰	۷.۲

در فرانسه کفش‌دوزان در حزب اوریهی ۱۸۹۰ در مقایسه با سهمشان در جمعیت (۶.۳ درصد) با ۳.۵ درصد از اعضای حزب و ۷.۷ درصد از کاندیداها تا حدی قابل توجه بودند (۷-۱۸۹۴)، اما داده‌های محلی آنها را جز در بعضی محلات آن‌چنان پیش‌تاز نشان نمی‌دهد.<sup>۱۰۸</sup> هیچ‌کس آنها را به عنوان نماد جنبش سوسیالیستی بر نمی‌گزیند، هرچند این امر برای آنارشئیست‌ها بسیار منطقی به نظر می‌رسد. قطعا برجسته‌ترین کفش‌دوز دست‌چپی ژان گراو آنارشئیست و ویکتور گریفونلز سندیکایی انقلابی بودند که هر دو تمایل صنفی ویژه‌ای به نوشتن متون سیاسی داشتند. چندان تردیدی نیست که وقتی مرکز ثقل جنبش به سمت صنایع بزرگ‌مقیاس و اشتغال عمومی تغییر پیدا کرد، نقش کفش‌دوزان از میان رفت. با این‌که برجسته‌ترین کمونیست‌های ۱۹۴۵ دو نجار ساختمانی و شیرینی‌پز سابق بودند، کفش‌دوزان از لیستی که مرکز ثقلش تکیه بر فلزات و راه‌آهن داشت غایب ماندند. در میان پنجاه و یک صنعتگر سابق که برای اتاق بازرگانی فرانسه در ۱۹۵۱ انتخاب شدند تنها یک کفش‌دوز (سوسیالیست) وجود داشت.<sup>۱۰۹</sup>

اشتغال رایج در میان فعالان حزب سوسیالیست اتریش قفل‌ساز/مکانیک‌ها و چاپچی‌ها بودند.<sup>۱۱۰</sup> کفش‌دوزان برجسته به سختی در این حزب پیدا می‌شوند و با وجود این که حزب سوسیالیست اسپانیا فرانسیسکو مورای کفش‌دوز را در دوره‌ای به عنوان منشی و نهایتا (و ذاتا) مورخش دارد، شغلی که به وضوح در بدنه‌ی پیشه‌وری این حزب پیش‌تاز است، چاپچی است. بدون شک می‌توانیم چند تایی کفش‌دوز در حزب‌های کمتر سوسیالیست مثلا در مجارستان پیدا کنیم، اما تنها انواع سوسیالیسم و کمونیسم مدرن که در آنها کفش‌دوزان به شکل جدی برجسته بودند،

I Note and source: W. H. Schröder, "Die Sozialstruktur der sozialdemokratischen Reichstagskandidaten, ۱۸۹۸-۱۹۱۲", in *Herkunft und Mandat: Beiträge zur Führungsproblematik in der Arbeiterbewegung* (Frankfurt and Cologne, ۱۹۷۶), pp. ۷۲-۹۶. All figures are percentages.

آنهايي هستند که به طور قابل ملاحظه اي توانستند تبديل به حزب‌هاي مردمی يا حتی حزب‌هاي معمول طبقه‌ی کارگر صنعتی شوند. منشی حزب کوچک کمونیست اتریش و کاندیدای رهبری نمادین آن هر دو سابقا کارگر کفش‌دوزی بودند و برجسته‌ترین کفش‌دوز رادیکال قرن بیستم بدون شک رئیس جمهور رومانی، کاسسکو است که حزیش زمانی که او به آن ملحق شد حداکثر چیزی حدود سیصد رومانیایی عضو داشت.

در بریتانیای صنعتی‌شده، کفش‌دوزان که در ایام بین جامعه‌ی مکاتبه‌ای لندن و انتخاب چارلز برادلف آتئیست رادیکال به عنوان نماینده‌ی کفش‌دوزان نورتمپتون در ۱۸۸۰ آن‌قدر برجسته بودند، در عصر حزب کارگر هیچ نقش خاصی جز در اتحادیه‌شان بازی نکردند. آنها به ندرت در بین اعضای حزب کارگر بودند و به اشکال دیگر هم قابل مشاهده نبودند. تنها مردی که اوایل زندگی حرفه‌ای اش تجربه‌ی کفش‌دوزی داشت (و البته مهارت چندانی نداشت) و به نوعی پیشتاز شد، بن تیله رهبر کارگران حمل و نقل بود.<sup>۱۱۱</sup>

تقریبا واضح است که در کل نقش کفش‌دوزان رادیکال در عصر جنبش‌های توده‌ای سوسیالیست کارگری اصلا به برجستگی قبل نبود. و تردیدی نیست که این تا حدی به خاطر تغییر کفش‌دوزی از پیشه‌ای پر تعداد به صنعتی با تعداد کمتر که تولیداتش را از طریق مغازه‌ها پخش می‌کرد تبديل شد. دیگر آن تعداد اعضای «نشستنی‌ترین حرفه که به انسان اجازه‌ی فلسفیدن در حال انجام وظایف کاری را می‌داد» وجود نداشت تا در بینشان آناارشیست‌ها بسیاری از طرفدارانشان را پیدا کنند.<sup>۱۱۲</sup> بیشتر مردان و زنانی که کفش تولید می‌کردند با سرعتی فزاینده نوعی از اپراتور یا کارگر کارخانه‌ای در عصر صنعتی توسعه یافته شدند. بیشتر کسانی که کفش می‌فروختند هیچ ارتباطی با ساخته‌ی خودشان نداشتند. کفش‌دوز رادیکال به عنوان یک گونه به عصر قبلی تعلق داشت.

دوران درخشش او بین انقلاب آمریکا و ظهور احزاب طبقه کارگر سوسیالیست توده‌ای، حالا هر زمان که در هر کشوری اتفاق می‌افتاد، قرار داشت. در طول این دوره تمایل او به تفکر دموکراتیک و متکی به نفس، صحبت کردن و نطق کردن (که تاکنون بیشتر از طریق رادیکالیسم و مذهب خارج از عرف بیان می‌شد) در ایدئولوژی‌های انقلابی مساوی‌خواهانه سکولار، و مبارزات عمل‌گرایانه‌اش در جنبش‌های اعتراض اجتماعی و امید، صورت‌بندی‌ای تئوریک پیدا کرد. ارتباط با ایدئولوژی‌های مشخصا سیاسی رادیکالیسم، «کفاش فیلسوف» پیر را به «کفاش رادیکال» تبديل کرد؛ روشنفکر فقیر روستایی را به روستایی سنکولوت، یا جمهوری‌خواه، یا آناارشیست.

ترکیب فراگیر بودن و تمرکز مقطعی عده‌ی زیادی از پیشه‌وران شبه‌پرولتاریایی‌شده، به کفش‌دوز نقش جهانی و برجسته‌ی مدافع، سخنگو و رهبر فقرا را می‌داد. او به ندرت به عنوان یک فرد در ردیف جلویی جنبش‌های ملی بود. حتی در میان کارگران یدی که شهرتی به عنوان تئوریسین و ایدئولوژیست به دست آورده بودند، کسانی مانند تام پین کورست‌ساز، ویتلینگ خیاط، پرادهان و بری چاپچی، بیل نجار، دایتزکن

پوست خشک کن، بیشتر از هر کفاش دیگری به خاطر می ماند. قدرت او در مردمی بودنش است. به ازای هر تامس هاردی یا مورا یا گریفولز، صدها مرد بودند که حتی متخصص تاریخ جنبش های کارگری و رادیکال هم به سختی می تواند آنها را از ناشناسی مبارزان محلی نجات دهد، چون چیزی درباره ی آنها نمی دانیم مگر آن که آنها به طور محلی برای دیگر فقرا صحبت می کردند و می جنگیدند: جان آدامز، کفاش در شورش های کارگران مزارع ۱۸۳۰؛ تامس دانینگ که عزم و نبوغش کفش دوزان ناتویچ را از آنچه سرنوشت کارگران دورچستر شد نجات داد؛ کفش دوز آنارشیست تنهای ایتالیایی که ایده هایش را به یک شهر کوچک برزیلی برد. قلمروی او سیاست ورزی چهره به چهره بود (گماینشافت تا گزلفاشافت). به طور تاریخی او متعلق به عصر کارگاه، شهر کوچک، محله ی شهری و بیش از هر چیز روستا بود تا عصر کارخانه و متروپولیس.

او به کلی ناپدید نشد. یکی از نویسندگان این مقاله هنوز به خاطر دارد که دانش آموز کلاس مارکسیستی بود که توسط استاد اسکاتلندی معرفی ارائه می شد و او بود که اول توجه او را به مسئله ی رادیکالیسم کفش دوزان در کارگاهی کالابریاییدر دهه ی ۱۹۵۰ جلب کرد. بدون شک هنوز جاهایی که او در آنها دوام آورده است، حداقل الهام بخش جوانانی است که ایده آل های آزادی، برابری و برادری را دنبال می کنند؛ همان طور که عمومی کفش دوز لوید جورج در روستایی در ولز سال های ۱۸۰ به برادرزاده اش اصول رادیکالیسم سیاسی را یاد داد. چه او هنوز پدیده ای مهم در سیاست مردم عادی باشد چه نباشد، خدمت بزرگی به این مردم کرده است. او در مجموع و از طریق تعداد شگفت آوری از افراد، نقشش را بر تاریخ گذاشته است.

ای.جی. هابسبام

بریکبک کالج لندن

جان والایچ اسکات

دانشگاه براون



- 1 A Village Politician: The Life-Story of John Buckley, ed. J. C. Buckmaster (London, 1897), p. 21.
- 2 M. Sensfelder, *Histoire de la cordonnerie* (Paris, 1807), quoted in Joseph Bar-beret, *Le travail en France: monographies professionnelles*, 7 vols. (Paris, 1887-90), v, pp. 73-4.
- 3 Rudolf Stadelmann, "Soziale Ursachen der Revolution von 1848", in Hans-Ulrich Wehler (ed.), *Moderne deutsche Sozialgeschichte* (Berlin, 1970), p. 120; E. J. Hobsbawm and George Rude, *Captain Swing* (London, 1979), p. 181; Jacques Rougerie, "Composition d'une population insurgee: l'exemple de la Commune", *Le mouvement social*, no. 28 (1964), p. 22; Theodore Zeldin, *France, 1848-1945*, 2 vols. (Oxford, 1973), i, p. 214.
- 4 The late Ian Turner of the Australian National University, Canberra, cited the case of a large number of these men, arrested after the October Revolution for holding a meeting in favour of insurrection and Soviets. A careful search for subversive literature produced no printed matter of any kind, except a leaflet which a number carried in their pockets. It read: "If water rots your boots, what will it do to your stomach?"
- 5 Jean-Pierre Aguet, *Les greves sous la monarchie de juillet, 1830-1847* (Geneva, 1904); David Pinkney, "The Crowd in the French Revolution of 1830", *Amer. Hist. Rev.*, lxx (1962), pp. 1-17; David Jones, *Chartism and the Chartist* (London, 1970), pp. 30-2; D. J. Goodway, "Chartism in London" (London Univ. Ph.D. thesis, 1979), pp. 37-9, shows their proportional participation in London Chartism to be higher than any other large occupation (over three thousand members) except stone-masons; George Rude, *The Crowd in the French Revolution* (Oxford, 1909), appendix 4.
- 6 Georges Duveau, *La vie ouvriere en France sous le Second Empire*, 7th edn. (Paris, 1926), p. 70.
- 7 Jacques Rougerie, *Paris libre* (Paris, 1971), p. 263. Edgar Rodrigues, *Socialismo e sindicalismo no Brasil, 1870-1913* (Rio de Janeiro 1969). PP- 73. " 3 .
- 8 Edgar Rodrigues, *Socialismo e sindicalismo no Brasil, 1870-1913* (Rio de Janeiro, 1969). PP- 73. " 3 .
- 9 Yves Lequin, *La ouvrixe de la rigion lyonnaise, 1848-1914*, 2 vols. (Lyon, 1977). »>P- 28 ••
- 10 Karl Obermann, *Zur Geschichte det Bundcs der Kommunisten* (East Berlin, 1900), p. 28.
- 11 Paul Voigt, "Das deutsche Handwerk nach den Berufszghlungen von 1842 und 1890", in *Vntersuchungen uber die Lagedes Handtoerks in Deutschland*, ii (Schriften des Vereins filr Socialpolitik, lxx, Leipzig, 1897); J. H. Clapham, *Economic History of Modern Britain*, 3 vols. (Cambridge, 1902), ii, p. 42.
- 12 Hobsbawm and Rude, *Captain Swing*, pp. 181-2.
- 13 *ibid.*, pp. 218, 226.
- 14 Keith Brooker, "The Northampton Shoemakers' Reaction to Industrialisation: Some Thoughts", *Northamptonshire Past and Present*, vi (1980), p. 100.
- 15 Sample taken from Librairie A. Faure, 10 rue du Val du Grace, catalogue 0, *Livres anciens et modernes*, items 262-224; checked in Jean Maitron (ed.), *Diction-naire biographique du mouvement ouvrier francais*, Pt. /, /VS9-/874, 3 vols. (Paris, 1964-6).
- 16 David M. Gordon, "Merchants and Capitalists: Industrialization and Provincial Politics at Reims and St. Etienne under the Second Republic and Second Empire" (Brown Univ. Ph.D. thesis, 1978), p. 77.
- 17 " William Sewell Jr., "The Structure of the Working Class of Marseille in the Middle of the Nineteenth Century" (Univ. of California, Berkeley, Ph.D. thesis, 1971), p. 299.
- 18 "De l'association des ouvriers de tous les corps d'etat", repr. in Alain Faure and Jacques Ranciere (eds.), *La parole ouvriere, 1830-1801* (Paris, 1976), pp. 109-78.
- 19 " Gian Maria Bravo, *Les socialises avant Marx*, 2 vols. (Paris, 1970), ii, p. 221.
- 20 Alfred F. Young, "George Robert Twelves Hewes, 1742-1820: A Boston Shoe-maker and the Memory of the American Revolution" (forthcoming in William and Mary Quart.).
- 21 Maurice Garden, *Lyon et les Lyonnais au XVIII'siicle* (Paris, 1970), pp. 244 ff. Above-average literacy is noted for rural cordwainers in David Cressy, *Literacy and the Social Order: Reading and Writing in Tudor and Stuart England* (Cambridge, 1981), pp. 130-7, but average or sub-average literacy for the lower classification of "shoemakers" both in London and countryside. For various reasons Cressy's London figures are more problematic than his rural ones.
- 22 Emmanuel Le Roy Ladurie, *Let paysans de Languedoc*, 2 vols. (Paris, 1966), i, pp. 349-51.
- 23 Peter Burke, *Popu/ar Culture in Early Modern Europe* (London, 1978), pp. 28-9.
- 24 Jean Maitron, *Le mouvement anarchiste en France*, 2 vols. (Paris, 1970), i, p. 131.
- 25 For example, Anon., *Crispin Anecdotes: Comprising Interesting Notices of Shoe-makers, who have been Distinguished for Genius, Enterprise or Eccentricity* (Sheffield and London, 1827); John Prince, *Wreath for St. Crispin: Being Sketches of Eminent Shoemakers* (Boston, Mass., 1828); Anon., *Crispin: The Delightful, Princely and Entertaining History of the Gentle Craft* (London, 1700); William Edward Winks, *Lives of Illustrious Shoemakers* (London, 1882); Thomas Wright, *The Romance of the Shoe* (London, 1922); Anon., *Lives of Distinguished Shoemakers* (Portland, Me., 1829); Joseph Sparkes Hall, *The Book of the Feet* (New York, 1827).
- 26 "Bei leisten, drSt und pech der Schumacher sol bleiben und die gelehrten leutlessen die biicher schreiben", "predigender Schuster macht schlechte Schuhe": *Deutsches Sprichworte-Lexikon*, 0 vols. (Aalen, 1963), iv, cols. 398-9. The

- injustice of such proverbs so outraged the nineteenth-century compilers of this encyclopaedia that they added a footnote citing two highly intellectual shoemakers who also produced excellent shoes (col. 399).
- 27 Charles Bradlaugh, the champion of atheism, was elected M.P. for Northampton, a shoemaking constituency.
- 28 Karl Flanner, *Die Revolution von 1848 in Wiener Neustadt* (Vienna, 1978), p. 181.
- 29 Eugenia W. Herbert, *The Artist and Social Reform: France and Belgium, 1840-1898* (New Haven, Conn., 1961), pp. 14 ff.; for the shoemaker's revenge on Apelles, who originally invited him to stick to his last and abstain from art criticism, cf. the enormous influence (through Grave) of anarchism on post-Impressionist painters, see *ibid.*, pp. 14 ff.
- 30 Samuel Smiles, *Men of Invention and Industry* (London, 1883), ch. 12.
- 31 See Crispin Anecdotes, p. 144; cf. also Hobsbawm and Rude, *Captain Swing*, pp. 73, 70.
- 32 Crispin Anecdotes, p. 10; Winks, *Lives of Illustrious Shoemakers*, p. 232.
- 33 John Brown, *Sixty Years' Gleanings from Life's Harvest: A Genuine Autobiography* (Cambridge, 1808), p. 239, cited in Nicholas Mansfield, "John Brown: A Shoemaker's Place in London", *History Workshop*, viii (1979), p. 130.
- 34 Barberet, *Le travail en France*, v, pp. 72-3.
- 35 Wright, *Romance of the Shoe*, p. 118. 35
- 36 *Ibid.*, p. 37.
- 37 Paul Lacroix, Alphonse Duchesne and Ferdinand Sere, *Histoire des cordonniers et des artisans dont la profession se rattache à la cordonnerie* (Paris, 1802), pp. 116-17.
- 38 Shakespeare, *Julius Caesar*, 1. i; Dekker, *The Shoemaker's Holiday*, iv. 48-56. The quotation is from the Cerne Abbas Inquiry of 1094 (Brit. Lib., Harleian MS. 6849, fos. 183-90), in Willobie His Aviso, ed. G. B. Harrison (London, 1926), appen-dix 3, p. 264. We are obliged to Michael Hunter for this early example of English radical shoemakers.
- 39 Crispin Anecdotes, p. 10.
- 40 Wright, *Romance of the Shoe*, p. 19.
- 41 *Ibid.*, p. 4.
- 42 E. P. Thompson, *The Making of the English Working Class* (London, 1963), pp. 183-4.
- 43 Crispin Anecdotes, p. 126.
- 44 Lacroix, Duchesne and Sere, *Histoire des cordonniers*, pp. 206-7.
- 45 *ibid.*, p. 188.
- 46 Barberet, *Le travail en France*, v, pp. 74-5.
- 47 Wright, *Romance of the Shoe*, p. 46; Hall, *Book of the Feet*, pp. 196-7. Despite the suggestion of these authors no association between shoemaking and bookbinding has been established. In London sons of shoemakers are probably under-represented in the trade between 1600 and 1810. While bookbinding was not infrequently combined with some other occupation such as merchant-tailor, draper, barber, mason, glazier, weaver, dyer, needle-maker and wheelwright, in no case was it combined with shoe-making. Calculated from Ellic Howe, *A List of London Bookbinders, 1648-1818* (London, 1900).
- 48 Cf. the role of one Hans von Sagan in the traditions of German shoemakers. He gained the emperor's favour and the craft the right to include the imperial eagle in its coat of arms, by intervening in a fourteenth-century battle. The relative scarcity of formalized custom in the trade has been noted in Rudolf Wissefl, *Des alten Handwerks Recht und Gewohnheit*, ed. Konrad Hahm, 2 vols. (Berlin, 1929), ii, p. 91; Andreas Griessinger, *Das symbolische Kapital der Ehre: Streikbetreibungen und kollektives Bewusstsein deutscher Handwerkgesellen im 18. Jahrhundert* (Frankfurt, Berlin and Vienna, 1981). We are very grateful to Andreas Griessinger of the University of Konstanz for making the manuscript of his book available to us prior to its publication.
- 49 *The Unknown Mayhew*, ed. Eileen Yeo and E. P. Thompson (London, 1971), P- 279.
- 50 Richard Watteroth, "Die Erfimer Schuharbeiterschaft", in *Autlae und Anpai-sung der Arbeiterschaft in der Schuhindustrie und einem oberschlesischen Walzwerke* (Schriften des « Vereins für Sozialpolitik, cliii, Munich and Leipzig, 1910), p. 6.
- 51 Calculated from Joseph Belli, *Die Rote Feldpost unterm Sozialistengesetz* (Bonn, 1978 edn.), pp. 04-94. We are obliged to Rainer Wirtz for this reference. Julius Pierstorff, "Drei Jenacr Handwerke", in *Untersuchungen über die Lage der Handwerker in Deutschland*, ix (Schriften des Vereins für Sozialpolitik, lxx, Leipzig, 1897), p. 36, notes that journeymen stayed a maximum of six months in the same shop.
- 52 Griessinger, *Das symbolische Kapital der Ehre*, pp. 102-3, describes these rituals excellently for eighteenth-century Germany.
- 53 Burke, *Popular Culture in Early Modern Europe*, pp. 38-9.
- 54 Roben Chambers, *The Book of Days*, 2 vols. (London and Edinburgh, 1872-4),
- ii, p. 492; A. R. Wright, *British Calendar Customs: England*, ed. T. E. Lones, 3 vols. (Folk-Lore Soc., xcvi, cvi, London and Glasgow, 1937-40), iii, pp. 102-4. In England (but not in Scotland) it may have been aided by the association of St. Crispin's Day with nationalism, for this was, as readers of Shakespeare's *Henry V* will recall, the date of the battle of Agincourt against the French.

- 50 As surveyed in Griessinger, *Das symbolische Kapital der Ehre*, pp. 130-3.
- 51 Brooker, "The Northampton Shoemakers' Reaction to Industrialisation", *passim*, on conflicts arising out of this during industrialization. See also Mansfield, "John Brown: A Shoemaker's Place in London", *passim*.
- 52 *Allgemeine Deutsche Biographit*, iii, entry for Jakob Bohme.
- 53 *Dictionary of National Biography*, v.
- 54 Winks, *Lives of Illustrious Shoemakers*, pp. 11, 18.
- 55 Brian Dobbs, *The Last Shall Be First: The Colourful Story of John Lobb, the St. James's Bootmaker* (London, 1972), pp. 27-8.
- 56 B. Aebert, "Die Schuhmacherei in Loitz", in *Untersuchungen Sber die Lage des Handtcerks in Deutschland*, i (Schriften des Vereins fur Socialpolitik, lxii, Leipzig, 1890) PP- 391-9; Siegfried Heckscher, "Uber die Lage des Schuhmachergewerbes in Altona, Elmshorn, Heide, Preetz und Barmstedt", in *ibid.*, p. 2.
- 57 Bernardino Ramazzini, *Health Preserved*, in *Two Treatises*, 2nd edn. (London, 1700), p. 210.
- 58 John Thomas Arlidge, *The Hygiene, Diseases and Mortality of Occupations* (London, 1892), p. 216, quoting William Farr's data of 1870 — below-average mortality at all ages except 20-25 as against the very high mortality of tailors and Ratcliffe, an analyst of the mortality of members of Friendly Societies, who considered their "vitality" inferior only to that of farm-labourers and carpenters.
- 59 Crispin *Anecdotes*, p. 126.
- 60 "The frequency of the development of literary talent among shoemakers has often been remarked. Their occupation, being a sedentary and comparatively noiseless one, may be considered as more favorable than some othen to meditation; but perhaps its literary produaiveness has arisen quite as much from the circumstance of its being a trade of light labor, and therefore resorted to, in preference to most others, by persons in the humble life who are conscious of more mental talent than bodily strength": Hall, *Book of the Feet*, p. 4.
- 61 Aebert, "Die Schuhmacherci in Loitz", p. 38.
- 62 Nicolaus Geissenberger, "Die Schuhmacherei in Leipzig und Umgegend", in *Untersuchungen uber die Lage des Handwerks in Dcutschland*, ii (Schriften des Vereins fur Socialpolitik, lxiii, Leipzig, 1890), P- 169.
- 63 Pauly-Wissowa, *Real-encycloppdie der classischen Alterthumswissenschaft*, 2nd ser., iv (1), cols. 989-94, under "sutor". The low status of the trade is demonstrated in the language as well. In France *savelier* was a term of derision; in England a cobbler also meant a "botcher" or unskilled workman. See Lacroix, Duchesne and Sere, *Hisloirc des cordonnieri*, p. 179.
- 64 Arlidge, *Hygiene, Diseases and Mortality of Occupations*, p. 216.
- 65 On these references to shoemakers, see Crispin *Anecdotes*, p. 102; *Deutsches Sprichwörter-Lexikon*, iv, cols. 398-401; *English Dialect Dictionary*, i, under "cobbler", "Cobbler's dinner — bread and bread to it". The popular impression from colonial America to Europe held that, whatever else he was, a shoemaker was rarely prosperous. Poverty and a propensity for philosophizing were not at all contradictory; indeed they may help to explain the long-standing reputation of shoemakers as radicals. Thinking men among the poor were very likely to become political or ideological radicals. John Brown's memory of "the great orators of the craft" described "men in ragged habiliments and of squalid looks who "pour forth in touching and eloquent language their appeals": Mansfield, "John Brown: A Shoemaker's Place in London", p. 131.
- 66 Max von Taycnihal, "Die Schuhwarenindustrie Osterreichs", *Sociale Rundschau* [Arbeitsstatistisches Amt i m k . u.k. Handelsministerium], ii pt. 1 (1901), p. 264.
- 67 George Unwin, *The Gilds and Companies of London* (London, 1908), p. 82; Geissenbcrger, "Die Schuhmacherri in Leipzig und Umgegend", p. 169; Watteroth, "Die Erfurter Schuharbeiterschaft", p. 10.
- 68 In Santiago and Valparaiso province\* in 1804 there were 2,860 of them, compared to 3,720 carpenters, 1,610 tailors, 1,287 masons and bricklayers and 1,088 smiths and farriers: L. A. Romero, *La Sodedad dt la Igualdad: lot artesanos de Santiago de Chiley susprhneras experienciaspolitical*, I820-I851 (Buenos Aires, 1978), p. 14. See also A. Eternal, A. Collames de TeTan and A. Garcia-Baquero, "Sevilla: de los gremios a la industrializaci7n", *Estudios de historia social* [Madrid], nos. 2-6 (1978), pp. 2210, esp. Cuadro 8.
- 69 Griessinger, *Das symbolische Kapital der Ehre*, pp. 87-90.
- 70 J. A. Faber, *Drie Eeuioen Friesland*, 2 vols. (A. A. G. Bijdragen, xvii, Wageningen, 1972), ii, tables 111, 112, 113, at pp. 444-5, 446-7.
- 71 Griessinger, *Das lymbolische Kapital der Ehre*, pp. 90-2.
- 72 Thus Winks discusses the problem of the intellectual distinction of shoemakers under the heading "A Constellation of Celebrated Cobblers": Winks, *Lives of Illustrious Shoemakers*, pp. 229 ff. For interchangeability, \*ee also *Scottish National Dictionary*, under "souter".
- 73 C.N.R.S., *Trisor dc la langue francaise* (Paris, 1978), under "cordonnier"; *Grimms Wonenbuch*, under "Schuster".
- 74 Geissenberger, "Die Schuhmacherei in Leipzig und Umgegend", p. 170.

- 80 Utz Jaeggli, *Kiebingen: Eine Heimatageschichte* (Tubingen, 1977), p. 259. Hardly any of the local shoemakers belonged to the upper stratum of the village, and the majority not even to the middle stratum. "Even today shoemakers count for nothing in the village": *ibid.* We are obliged to Rainer Wirtz for this reference.
- 81 We are informed, however, that among eighteenth-century London cordwainers inter-generational continuity in the trade was unusually high.
- 82 Wilhelm Weitling, *Garantien der Harmonie und Freiheit* (Berlin, 1900 edn.), p. 289.
- 83 Flanner, *Die Revolution von 1848 in Wiener Neustadt*, pp. 26-7. Since the city specialized in the metal industries as well as textiles, metal craftsmen (less numerous though they were than shoemakers) are omitted as likely to have been over-represented.
- 84 We need to know more, in particular, about the extent of the practice of going barefoot (widespread among women and children) and the use of alternative footwear—clogs, felt or bast boots and shoes, and the like.
- 85 Cf. the Calabrian shoemaker cited in E. J. Hobsbawm, *Primitive Rebels* (Manchester, 1909), appendix 9, who prided himself on working even for the carabinieri.
- 86 Is there a connection between this agricultural rhythm and St. Crispin's Day on 25th October?
- 87 We owe this point to Dr. Mikulaš Teich, who quotes the proverb from his native Czechoslovakia: "Where there is cutting, weighing or pouring, money is to be made".
- 88 Raymond Williams, *Culture and Society* (New York, 1960), p. 16, citing the *Political Register*, 14 Apr. 1821.
- 89 Richard Cobb, *Les armées révolutionnaires*, 2 vols. (Paris and The Hague, 1961-3), ii, pp. 486-7.
- 90 Crispin Anecdotes, pp. 104-5.
- 91 Dale Tomich and Anson G. Rabinbach, "Georges Haupt, 1928-1978", *German Critique*, no. 14 (1978), p. 3.
- 92 Richard Schfiller, "Die Schuhmacherei in Wien", in *Untersuchungen über die Lage des Handwerks in Osterreich* (Schriften des Vereins für Sozialpolitik, lxxi, Leipzig, 1896), pp. 49-50.
- 93 J. H. Clapham, *Economic History of Modern Britain*, i, 2nd edn. (Cambridge, 1930), p. 169.
- 94 Geissenberger, "Die Schuhmacherei in Leipzig und Umgegend", p. 190.
- 95 Tayenthal, "Die Schuhwarenindustrie Osterreichs", pp. 264-5; Heckscher, "Über die Lage des Schuhmachergewerbes in Altona, Elmshorn, Heide, Preetz und Barmstedt", pp. 4, 6.
- 96 P. R. Mounfield, "The Footwear Industry of the East Midlands", *East Midlands Geographer*, xxii (1970), pp. 293-306.
- 97 For the situation in Lynn, Massachusetts, see Alan Dawley, *Class and Community: The Industrial Revolution in Lynn* (Cambridge, Mass., 1976).
- 98 James Devlin, *The Guide to Trade: The Shoemaker*, 2 vols. (London, [1839]), is the best manual of shoemaking techniques before mechanization. The author, a radical, activist and minor literary figure (he contributed to Leigh Hunt's *London Journal*) was the best craftsman in the London trade: Goodway, "Chartism in London", p. 240. For the later nineteenth century, see John Bedford Leno, *The Art of Boot- and Shoe-making. ... with a Description of the Most Approved Machinery Employed* (London, 1880). Leno, though a printer by trade and poetaster/reciter by avocation, was long associated with the craft as owner and editor of the journal *St. Crispin*; see his *The Aftermath: With Autobiography of the Author* (London, 1892). For a more recent treatment, see R. A. Church, "Labour Supply and Innovation, 1800-1870: The Boot and Shoe Industry", *Business Hist.*, xii (1970). For Erfurt, see Watteroth, "Die Erfurter Schuharbeiterschaft", esp. pp. 113-14.
- 99 Barberet, *Le travail en France*, v, pp. 21, 80, 116, 123; Emile Levasseur, *Histoire des classes ouvrières et de l'industrie en France de 1789 à 1870*, 2 vols. (Paris, 1920 edn.), ii, p. 267; Christopher Johnson, "Communism and the Working Class before Marx: The Luddite Experience", *Amer. Hist. Rev.*, lxxvi (1971), p. 771; David Landes, *The Unbound Prometheus* (London, 1969), pp. 294-6; *Direction du travail, Les associations professionnelles ouvrières*, 4 vols. (Paris, [1945-1904]), ii, pp. 11-17; The Unknown Mayhew, ed. Yeo and Thompson, pp. 228-29.
- 100 Sewell, "The Structure of the Working Class of Marseille", p. 217.
- 101 Charles Poncy, "La chanson du cordonnier", in his *La chanson de chaque métier* (Paris, 1800), pp. 80-1.
- 102 Thompson, *The Making of the English Working Class*, p. 204.
- 103 Cited in Faure and Rancière, *La parole ouvrière*, 104 (1830-1801), p. 161.
- 104 James Hawker's *Journal: A Victorian Poacher*, ed. Garth Christian (Oxford, 1978), pp. 10, 16. See also Mansfield, "John Brown: A Shoemaker's Place in London", pp. 130-1, who cites John Brown in 1811: "So soon as I was settled in a regular seat of work, it became necessary that I should join the trade or shops-meeting, which is a combination for the support of wages".
- 105 "The Reminiscences of Thomas Dunning (1812-1894) and the Nantwich Shoe-makers' Case of 1834", ed. W. H. Chaloner, *Trans. Lanes, and Cheshire Antiq. Soc.*,
- 106 *Ibid.*
- 107 Based on the biographical data in Hermann Weber, *Die Wandlung des Kommunismus*, 2 vols. (Frankfurt, 1969), ii.
- 108 Claude Willard, *Le mouvement socialiste en France, 1848-1870: les Guesdistes* (Paris, 1960), esp. pp. 330-7. See also Tony Judt, *Socialism in Provence, 1871-1914* (Cambridge, 1979), pp. 73, 112.

- 
- 109 Parti Communiste Français, *Des Français en qui la France peut avoir confiance*, 3rd edn. (Paris, 1948); Maurice Duverger (ed.), *Partis politiques et classes sociales en France* (Paris, 1960), pp. 302, 303.
- 110 Based on data in Jean Maitron and Georges Haupt (eds.), *Dictionnaire biographique du mouvement ouvrier international: l'Autriche* (Paris, 1971).
- 111 Based on Joyce Bellamy and John Seville (eds.), *Dictionary of Labour Biography* (London, 1972-, in progress).
- 112 Maitron, *Le mouvement anarchiste en France*, i, p. 131